

سرخن: پروژه‌ای به نام «رضا پهلوی»  
واقفیت کمونیسم  
سر کوب بخشی جدانشدنی از حکومت‌های شاه و شیخ!  
تأملاتی بر میراث خشونت: تاریخ امپراتوری بریتانیا  
نقش امپریالیست‌های آمریکا و اروپا در ایجاد جمهوری اسلامی  
مدل لیبی و کاربست آن در ایران!!  
حجاب اجباری کلید بقای جمهوری اسلامی

آتش • شماره ۱۳۵ • بهمن ۱۴۰۱

www.cpimlm.org

# آتش

## سینه سپر به ره تیر، سر بنهاده سر دار، در پی صبح دگر

آهای بورژوازی وحشت زده تو چه اهمیتی داری؟  
نگاه کن، زیر این رودخانه‌های خونی که بر زمین ریخته‌ای،  
انقلابی که فکر می‌کردی مرده است، جوانه می‌زند و در  
مقابله استوارتر سربلند می‌کند  
گویی به دست خدایان آبیاری شده است.

انقلاب زیباتر، پابدارتر و تهدیدکنان درمقابله می‌ایستد و  
تو می‌لرزی همچون لرزش هایت در هفته وحشتناک خون.

هفته خون — نوشته امیل دکهر از شاعران کمون پاریس



cpimlm.org

گرامی باد خاطره قیام مسلحانه سربداران

«ما نسلی بودیم که رژیم شاه را انداخته و به دنبال آن بودیم که جامعه نوین و انقلابی بنا کنیم. انقلاب، نیمه کاره مانده بود و مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب در صحنه‌های مختلف با حدت و شدت بسیار ادامه داشت. در مقطع خرداد ۱۳۶۰، ضد انقلاب تصمیم گرفت کار انقلاب را یکسره کند. ولی نسل ما نمی‌خواست بگذارد این کار صورت گیرد و دستاوردهای خلق به سادگی از بین برود.» از کتاب پرنده نو پرواز

## پروژه‌ای به نام «رضا پهلوی»

# آلترناتیوسازی امپریالیستی در مقابل سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی باید برود و این ضرورتی است که باید پاسخ بگیرد. اما این که این رژیم برای چه و برای که باید سرنگون شود و به جای آن چه سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بنشیند به طرز خطرناکی ناروشن است. یک ضد انقلاب جدید، پروژه و پروسه‌ای تحت نام رضا پهلوی و با کفالت امپریالیست‌های آمریکایی برای شکل دادن به رژیم آینده به راه افتاده است. هدف آن: تجدید سازماندهی طبقه حاکمه در ایران است. روشی که در حال حاضر در پیش گرفته شده، ایجاد ائتلافی از حامیان رژیم سرنگون شده شاه و بخشی از نظامیان و امنیتی‌ها و دیوان سالاران و آخوندهای حاکم در جمهوری اسلامی است. مساله، «فرد» و «گذشته» او نیست. رضا پهلوی سخنگو و صدای ضد انقلاب جدیدی است که با کمک قدرت‌های امپریالیستی به ویژه آمریکا خود را سازمان می‌دهد، یارگیری می‌کند، نیروهای سیاسی را که باید «خنثی» شوند نشانه‌گذاری می‌کند (آنطور که خمینی و شرکاء در سال ۵۷ کردند) و وعده‌های پوپولیستی در مورد آینده «دموکراتیک» و «رفاه اقتصادی» هم می‌دهد (بازهم، مانند خمینی و هم پالگی‌هایش در سال ۵۷).

علاوه بر این، از درون جمهوری اسلامی هم صداهایی در لزوم «تغییر» بلند است که می‌توان آن را نوعی «گفتگو» و «چانه زنی» با این پروژه تلقی کرد. به طور مثال رجوع کنید به «سه سناریو پیش روی جمهوری اسلامی قرار دارد» از عباس عبدی. (۱) طرح‌های دیگری هم از سوی برخی اپوزیسیون خارج از کشور داده می‌شود. مانند جمهوری خواهی، ایجاد قطب ملل غیر فارس حول خواست فدرالیسم، و غیره. اما هیچ یک از این‌ها، خارج از چارچوب نظام سرمایه‌داری در ایران و اصول و کارکردهای نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی حاکم در جهان قرار ندارند. از این رو، نباید تعجب کرد که در نهایت، این طرح‌ها و سخنگویان‌شان در پروژه رضا پهلوی ادغام شوند یا به قول برخی با آن «همگرایی» کنند! اما آن چه گفته شد به معنای «موفقیت» این پروژه نیست. خیر! زمین، نه زیرپای جمهوری اسلامی سفت است و نه زیر پای ضد انقلاب خارج از حکومت. زیرا، بحران در ایران تبارزی از بحران فراگیری است که کل نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی را فراگرفته است و صحنه جهانی در شکل دادن به روندهای داخل ایران تعیین کننده است. اوضاع جهان بسیار سیال با غیر منتظره‌های عجیب است. پیش درآمدهای آن را می‌توان در جنگ نیابتی میان امپریالیست‌های ناتو و امپریالیسم روسیه در اوکراین دید، در قدرت‌گیری فاشیست‌ها در حکومت و جامعه آمریکا و امکان بسیار واقعی به راه افتادن جنگ داخلی میان نیروهای فاشیست با نیروهای حامی حفظ نظم موجود و همچنین وقوع انقلاب (یا ترکیبی از هر دو) در آن کشور را دید؛ چشم‌انداز به راه افتادن موج بلندی از مبارزات کارگری و دانشجویی و محیط‌زیستی و زنان حتا در کشورهای مرفه امپریالیستی اروپا را نیز می‌توان دید.

## امپریالیسم آمریکا و پروژه «رضا پهلوی»

بیش از ۴۰ سال است که امپریالیسم آمریکا با هدف بازگشت به موقعیتی که از بعد از جنگ جهانی دوم تا سرنگونی رژیم شاه در ایران داشت، کار فکری و عملی کرده و تدارک دیده است: از جمله، با رصد کردن و تعلیم بسیاری از ایرانیان در تبعید و جذب بسیاری از کارگزاران سابق جمهوری اسلامی. اما امروز، بر بستر اوضاع جهانی که موقعیت آمریکا را بی‌ثبات‌تر از همیشه کرده است و بلند شدن خیزش بی‌نظیر «ژینا» که چهار ستون جمهوری اسلامی را به لرزه درآورده است، حاکمان امپریالیسم آمریکا به این نتیجه رسیده‌اند که فرصتی به دست آمده تا شانس خود را در «دگردیسی» رژیم جمهوری اسلامی یا «جا به جایی» آن با رژیمی که متحد آمریکا باشد، بیازمایند. هرچند، شکست پروژه‌های آمریکا در خاورمیانه در ۲۵ سال گذشته و ورود امپریالیست تازه نفسی چون چین به این منطقه که نفوذ بسیار زیادی در ایران دارد، بر توان آمریکا و کلیه پروژه‌های تحت حمایت آمریکا از جمله پروژه رضا پهلوی، حد می‌زند. با این حال، خاورمیانه بخشی از امپراتوری امپریالیسم آمریکا است و مجبور است نقشه‌ای برای کشیدن ایران به مدار خود داشته باشد. امپریالیسم آمریکا حول این نقشه، نیروهای تحت حمایت خود را سازماندهی می‌کند و با ترغیب و تهدید، نیروهای سیاسی مختلف اپوزیسیون را به سمت این پروژه هول می‌دهد -- از جمله، برخی نیروهای کرد و بلوچ و روشنفکران لیبرال دموکرات دانشگاهی و حقوق بشری و مطبوعاتی تا جمهوری خواهان طرفدار امپریالیست‌های اروپایی و غیره را. اما، مهم‌ترین انتظار امپریالیسم آمریکا از این پروژه/پروسه آن است که بتواند مراکز قدرت در جمهوری اسلامی را جذب کند تا در رژیم آینده متمایل به آمریکا، امکان استفاده از ساختارهای قدرت حاکم کماکان وجود داشته باشد. وجود شکاف‌های عمیق در هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، این گرایش را در میان مراکز فکر امپریالیسم آمریکا تقویت می‌کند. آن چه چنین طرح‌هایی را پر از تناقضات ذاتی می‌کند، بازهم چارچوب بزرگ‌تر اوضاع جهانی است. داستان قدرتمند بحران در نظام جهانی، مرتباً ارزش این پروژه‌های ضد انقلابی را در بازار بورس جهانی بالا و پایین می‌برد و می‌تواند کاملاً آن را بر زمین بزند. زیرا صحنه سیاسی جهان، مانند صحنه بازار جهانی سرمایه‌داری، پر از هرج و مرج است و زمین زیرپای همه این بازیگران بسیار لغزنده و آینده «قمار بر سر ایران» برایشان نامعلوم است. بی‌جهت نیست که مراکز فکر امپریالیست‌های آمریکایی با «بیم و امید» به صحنه ایران می‌نگرند. (۲) مراکز قدرت در داخل و بیرون جمهوری اسلامی و قدرت‌های امپریالیست از «شرق» تا «غرب»، تلاش می‌کنند تا به طور نقشه مند حرکت کرده و آینده ایران پس از جمهوری اسلامی را «کنترل» کنند. اما اوضاع بسیار تضادمند است و با دخالتگری خط و استراتژی انقلابی می‌توان صحنه را کاملاً به نفع انقلاب تجدید قطب بندی کرد.

با توجه به تصویر بزرگتر، یعنی تشدید بی‌سابقه تضاد اساسی سرمایه‌داری (تضاد میان تولید اجتماعی ثروت با تصاحب و کنترل خصوصی آن توسط قشر کوچکی از سرمایه‌داران)؛ و با توجه به آشوب بی‌سابقه‌ای که تشدید این تضاد، در نظام فرمانروایی سیاسی حاکم بر جهان تولید می‌کند؛ و با توجه به این که ترکیب اوضاع متلاطم جهان با تضادهای حاد سیاسی - ایدئولوژیک و اقتصادی - اجتماعی ایران، آن را تبدیل به یک نقطه

اشتعال نظم جهانی کرده است ... ورشکستگی پروژه «رضا پهلوی» و پروژه‌های مشابه آن و همچنین هر گونه تلاش مراکز قدرت در جمهوری اسلامی برای ترمیم رژیم، به سرعت عریان شده و در نهایت، شکست خواهند خورد. اما این امر، به خودی خود راه را برای انقلاب باز نخواهد کرد. راه انقلاب را باید باز کرد. هرچند، دستان قدرتمند بحران در سیستم عامل مهمی در آماده کردن زمینه‌های انقلاب است و انقلاب، پایه‌های مادی عمیق و رشد یابنده در این اوضاع دارد، اما اگر صف انقلاب به عنوان یک قطب موثر سربلند نکند، اگر کاری نکنیم که ده‌ها هزار و در نهایت میلیون‌ها نفر آگاهانه تمایز میان انقلاب واقعی با برنامه‌ها و سیاست‌های بورژوازی و ضد انقلابی را تشخیص دهند، نه تنها انقلاب موفق نمی‌شود بلکه روندهای وحشتناکی می‌تواند شکل بگیرد که چگونگی آن قابل پیش‌بینی نیست. مثلاً، ایران می‌تواند صحنه و میدان جنگ‌های نیابتی شود. همان طور که اوکراین شده است.

اینجاست که نقش ما کمونیست‌های انقلابی به عنوان هسته مستحکم اردوی انقلاب مطرح می‌شود. پروژه‌ها و برنامه‌های ضد انقلاب داخل و بیرون حکومت و امپریالیست‌های حامی آن‌ها، بیان نگاهشان به ضرورت‌ها و آزادی‌هایشان در چنین اوضاعی است. ضرورت اساسی آن‌ها حفظ چارچوب کهنه نظم اجتماعی موجود است. ضرورت اساسی ما، سرنگون کردن کلیت نظم اجتماعی کهنه است و حتا با «تغییر رژیم» این ضرورت پابرجا خواهد بود. اما آزادی ما در جواب به این ضرورت در کجا نهفته است؟ در این جا، «آزادی» به معنای داشتن امکان و فرصت تعیین جهت تکامل جامعه به سمت مثبت و بنیاداً متفاوت از شرایط استثمار و ستم‌های چندگانه و نابودی محیط‌زیست است. «آزادی» ما در این است که بتوانیم در ابتدا ده‌ها هزار و در ادامه میلیون‌ها نفر را آگاه به مختصات و محتوا و برنامه یک انقلاب واقعی کنیم -- انقلابی که واقعاً بتواند بر شرایط ستم و استثمار اکثریت جامعه نقطه پایان بگذارد. مشخصات این انقلاب باید برای شمار کثیری از مردم روشن باشد و عمیقاً درک کنند که همه مصائب و رنج‌های امروز جملگی ریشه در شیوه تولید سرمایه‌داری دارند. آزادی ما در آن است که علاوه بر ده‌ها هزار و میلیون‌ها انسان آگاه به محتوای انقلاب، از میان آن‌ها هزاران و در ادامه راه ده‌ها هزار نفر را به عنوان مبارزان و رهبران و فرماندهان استراتژیک انقلاب متشکل کرده و تعلیم دهیم. در انجام این وظایف در اوضاع کنونی، یکی از مهمترین روش‌ها، ایجاد تمایز با آلترناتیوهای کهنه و پیش گذاشتن آلترناتیو یک انقلاب واقعی و مختصات و عملکرد جامعه سوسیالیستی نوین است. در عصر کنونی که عصر حاکمیت سرمایه‌داری در جامعه ما و کل جهان است، انقلاب واقعی فقط می‌تواند یک انقلاب کمونیستی باشد. حتا آزادی نیروهایی که کمونیست نیستند اما خواهان تغییر بنیادین جامعه می‌باشند، در چنین انقلابی است. برای خدمت به باز کردن راه این انقلاب، لازم نیست همه کمونیست انقلابی بشوند. اما کمونیست‌های انقلابی باید هسته مستحکم و متعهد، سازمان یافته و منضبط این راه سخت اما رهایی بخش باشند. پس، آزادی همه ما از نیروهای انقلابی کمونیست و همچنین نیروهای چپ و آزادخواه، در باز کردن راه یک انقلاب اجتماعی واقعی از میان پیچ و خم‌ها و چالش‌های بزرگ سیاسی است. برای همین «انقلاب نه چیزی کمتر» و «انقلاب تنها راه حل است» شعارهایی به شدت واقع‌گرایانه هستند.

### ما چه باید بکنیم؟ برنامه کوتاه مدت چیست؟

مقاومت سازمان یافته علیه جمهوری اسلامی باید عمدتاً با محتوای صریح انقلابی و همچنین خط‌کشی با ضد انقلاب جدید پیش برود. این محتوای انقلابی در موضعگیری علیه دو منسوخ «بنیادگرایی و امپریالیسم» که ایران و خاورمیانه را به آتش کشیده‌اند و بهم پیوستن خواست‌های هفت‌گانه ضد سرکوب سیاسی و زندانی سیاسی، ضد فقر و بیکاری، ضد ادغام دین و دولت، ضد حجاب اجباری و قوانین زن ستیز، ضد ستم ملی، ضد نابودی محیط‌زیست، ضد جنگ‌های ارتجاعی و امپریالیستی فشرده می‌شود. این محتوای انقلابی باید با فراگیر کردن «سه فرمان شورای حکومت موقت» (۳) تقویت شود. این «سه فرمان» خلاصه‌ای از اقداماتی است که از فردای سرنگونی جمهوری اسلامی توسط قدرت انقلابی که در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی شکل گرفته است عملی خواهند شد. اما از همین امروز، چشم اندازی انضمامی به مردم می‌دهد، به آنان کمک می‌کند که حول برنامه‌ای که زخم‌های اجتماعی عمیق جامعه ما را خطاب قرار می‌دهند، برای انقلاب متحد شوند.

بر خلاف تبلیغات مسموم ضد انقلاب جدید و پیروانش، ایجاد جدایی با صف حامیان پروژه‌های ضد انقلابی، هرگز قدرت مقاومت ما علیه جمهوری اسلامی را کم نمی‌کند بلکه بر قدرت آن می‌افزاید. به این علت که مبارزه مردم را در مقابل اتحادهای ضد انقلاب جدید و مراکز قدرت در جمهوری اسلامی و معاملات کثیف امپریالیستی مصون می‌دارد. ولی از آن مهمتر، مبارزه علیه جمهوری اسلامی کیفیت علمی و منطبق بر ضرورت جامعه را پیدا می‌کند و همین امر قدرت تداوم و اعتماد به آینده را در میان صدها هزار و سپس میلیون‌ها نفر افزایش می‌دهد. در خارج کشور، امکان ایجاد اتحادهای وسیع انترناسیونالیستی را به وجود می‌آورد که یادآور حمایت از جنگ ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا و حمایت تمام جهان از جنبش حقوق مدنی سیاهان در دهه شصت و حتا بسیار وسیع‌تر و عمیق‌تر از آن باشد.

### وظیفه عمده کمونیست‌ها چیست؟

در شرایط کنونی، سؤال مرکزی این است: «کدام بدیل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در مقابل جمهوری اسلامی قادر است و می‌تواند به رهایی مردم منجر شود؟» جواب حقیقی که بازتاب علمی واقعیت مادی جامعه ما و جهان است، این است: بدیل کیفیتاً و بنیاداً متفاوت از وضع موجود فقط یک جمهوری سوسیالیستی نوین می‌تواند باشد و تنها راه تحقق آن انقلاب کمونیستی است. اگر ما این حقیقت را پیش نگذاریم، در واقع میدان را برای بازسازی دولت دیکتاتوری بورژوازی در شکل‌های دیگر باز گذارده ایم تا چند ده‌سال دیگر اکثریت مردم جامعه محکوم به همان رنج‌های مفرطی شوند که امروز به آن‌ها تحمیل می‌شود. بازهم خیزش و بازهم سرکوب. پس وظیفه عمده ما کمونیست‌ها، حتا در شرایطی که در اتحادهای وسیع برای باز کردن راه انقلاب با کسانی که کمونیست یا انقلابی نیستند کار می‌کنیم، انتقال آگاهی در مورد این بدیل و نقشه راه آن است. دو سند مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران و پیش‌نویس قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، تکیه‌گاه همیشگی ما در پیشبرد این وظیفه‌اند.

مردمی که در چهل سال گذشته از رهبران و سخنگویان واقعی خود (کمونیست‌های انقلابی) محروم بوده‌اند و به طور مکرر توسط جناح‌های اصول‌گرا و اصلاح‌طلب بازی داده شده و عادت کرده‌اند تا از میان «بد و بدتر» (از میان طیفی از شکنجه‌گران و ستمگران خود) یکی را انتخاب کنند، در صحنهٔ پراشویی که در آن امثال رضا پهلوی-پاسداران و شوونیست‌های ایرانشهری متغیر از زن و مرد و بلوچ ... افکار ارتجاعی پخش کرده و قدرت نمایی می‌کنند، دست به انتخاب درستی نخواهند زد، مگر این که ما به وظایف بالا عمل کنیم. مردم ما، با وجود خیزش سراسری بی‌نظیر، هنوز صدای واقعی و متحد خود را ندارند: صدایی که واقعاً منطبق بر منافع کوتاه‌مدت و درازمدتشان باشد. این صدا، باید در «انقلاب و نه چیزی کمتر» پژواک بیابد و با داشتن این آگاهی، مردم عمیقاً خواهند فهمید که نه فقط جمهوری اسلامی بلکه هر رژیمی که آمریکا با تکیه بر پروژه رضا پهلوی یا رضا پهلوی پلاس، به قدرت برساند، هرگز قادر به حل مسئلهٔ فقر و بیکاری، ستم ملی و ستم بر زنان، فاجعه نابودی محیط‌زیست، گسترش جنگ‌های ویرانگر خاورمیانه و غیره نخواهند بود.

### توضیحات:

۱- گفتگوی اقتصاد آنلاین با عباس عبدی. ۱۷ دی ۱۴۰۱

«بدون حل سیاست داخلی امکان ندارد که مسائل ایران حل شود. ... بخش‌های زیادی در سیستم به این نتیجه رسیدند که وضعیت فعلی را نمی‌توان ادامه داد. ولی به سهولت هم نمی‌توان راه‌حلی برای آن پیدا کرد. مگر این که مخالفان و منتقدان وضع موجود بتوانند برنامه‌ای روی میز بگذارند که چشم‌انداز مثبتی را به مردم ارائه کند و اعتمادی را هم در سیستم ایجاد کند. ... این تنها راه عبور از وضعیت فعلی است، در غیر این صورت وضعیت همین‌طور ادامه پیدا خواهد کرد و یا جنگ خواهد شد، یا درگیری و یا فروپاشی.» او به حاکمیت هشدار می‌دهد که اگر وضع «بدون اصلاحات» ادامه یابد، آنها که سکوت کرده‌اند، سکوت خود را خواهند شکست و آنها که تا کنون با حرف از خیزش حمایت کرده‌اند به خیابان خواهند پیوست. و رک و صریح به خامنه‌ای وعده می‌دهد که چنانچه «سه اصلاحات در چارچوب نظام» صورت بگیرد، به قول وی «آنها که تا کنون با حرف حمایت کرده‌اند، سکوت خواهند کرد و خیابان هم مجبور به همراهی خواهد شد.»

۲- رابرت کاپلان می‌نویسد: «یک ایران پساآخوندی به دلیل تجربه‌ای که با آخوندها داشته، در ابتدا بسیار طرفدار غرب خواهد بود. اما با گذشت زمان، از آن‌جا که این کشور در عمل به یک پازل بزرگ از یکپارچگی اوراسیا تبدیل می‌شود، ممکن است حتی روابط قوی‌تری با چین مستبد نسبت به آلمان کنونی برقرار کند. به عبارت دیگر، خاورمیانه صلح‌آمیزتر و یکپارچه‌تر می‌تواند به دلیل رقابت با پکن، در واقع چالش جدیدی برای ایالات متحده به وجود آورد. حدود ۵۸ میلیون نفر از یک سرزمین بسیار استراتژیک بطور ناگهانی در اقتصاد جهانی ادغام خواهند شد. ایران به معدن طلا برای تجارت بین‌الملل و جدایی‌ناپذیر مرحله بعدی جهانی شدن تبدیل خواهد شد. یک ایران دمکراتیک، جهان پساآمریکا را آدر ارتباط با قدرت چین آن قدر که پیچیده و متفاوت می‌کند، تقویت نمی‌کند». بلومبرگ، ۶۲ دسامبر ۲۰۲۲

۳- فرمان‌های سه گانهٔ شورای حکومت موقت؛ بخشی از سند مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران [www.cpiiml.org](http://www.cpiiml.org)

## واقعیت کمونیسم

### دیکتاتوری بورژوازی چیست؟ دیکتاتوری پرولتاریا چیست؟



در اکتبر ۲۰۲۲ برنامه «انقلاب و نه چیزی کمتر» مصاحبه‌ای کاملاً متفاوت با باب آواکیان، رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا و معمار «کمونیسم نوین» انجام داد. سه بخش مصاحبه به فارسی زیرنویس شده و لینک‌های آن در وبسایت [cpiml.org](http://cpiml.org) در معرفی «مصاحبه با باب آواکیان در برنامه انقلاب نه چیزی کمتر» و همچنین در وبسایت [revcom.us](http://revcom.us) موجود است. آواکیان در بخش سوم مصاحبه به موضوع بسیار مهم و حیاتی «قدرت سیاسی» می‌پردازد که گزیده‌ای از آن را در زیر می‌آوریم.

سوال: ... شما اظهارات بولدی کرده‌اید که خواست کسب قدرت سیاسی درست است و قدرت دولتی در دست آدم‌های درست و طبقه درست، عالی است. اکثر مردم در مورد قدرت دولتی این‌طور فکر نمی‌کنند، ... چرا داشتن قدرت دولتی، عالی است؟

باب آواکیان: افکار مزخرفی تبلیغ می‌شود، مثل حرف آن لرد انگلیسی که می‌گوید قدرت فساد می‌آورد، قدرت مطلقه هم فساد مطلق می‌آورد. مردم گرایش دارند چیزها را آن‌گونه که اکنون هست ببینند و برایشان تخیل این امر دشوار است که قدرت می‌تواند توسط مردم به شیوهٔ دیگری اعمال شود. پس به این دلیل است که می‌گوییم قدرت دولتی چیزی بسیار عالی است و به منظور ریشه کن کردن تمام ستم‌ها، به قدرت در جامعه نیاز داریم. علت این که در حال حاضر قادر به انجام آن نیستیم این است که آدم‌های نادرست، یعنی طبقه استثمارگران که همان سرمایه‌داران امپریالیست باشند، قدرت دولتی را در اختیار دارند و از آن برای سرکوب هر تلاش جدی جهت ریشه کن کردن ستم‌ها استفاده می‌کنند.

ما نیازمند نوع دیگری از قدرت دولتی هستیم - یک قدرت دولتی سوسیالیستی که اساساً متفاوت است، از نظر این که مبتنی بر چیست، هدفش

چیست و همچنین چه کسانی را در اعمال قدرت دولتی دخالت می‌دهد. این قدرت دولتی، به طور فزاینده توده‌های مردم را به عنوان بازیگران مبتکر و فعال تغییر جامعه، درگیر می‌کند. و برخلاف سیستم کنونی، قدرت دولتی سوسیالیستی از حرکت توده‌های مردم برای ریشه‌کن کردن همه نوع ستم حمایت می‌کند - و در عین حال آن‌ها را رهبری می‌کند تا بینند در مقابل چه چیزی ایستاده‌اند و چه تضادهایی را باید بشکافند برای ریشه کن کردن همه این‌ها، و چطور برایش مبارزه کنند. بنابراین این یک نوع کاملاً متفاوت از قدرت دولتی است...

...اول از همه این که نیروی پلیسی که برای حفظ سیستم ستم، روزانه مردم را به قتل می‌رساند وجود نخواهد داشت. البته، نیروی پلیس نیاز خواهیم داشت؛ برای دفاع از انقلاب به نیروهای مسلح نیاز خواهیم داشت. اما این نیروها کاملاً متفاوت خواهند بود. آن‌ها توده‌های مردمی خواهند بود که برای انقلاب قیام کرده‌اند - یعنی پلیس و نیروهای مسلح متشکل از همین توده‌ها خواهند بود... ما در مورد مردم آنطور که الان هستند صحبت نمی‌کنیم. از مردمی صحبت می‌کنیم که کاملاً تغییر کرده‌اند، آن مردمی که در جریان نبرد برای تغییر جهان و انجام انقلاب، بر اساس مبارزاتی که با آن‌ها شده، خود را کاملاً تغییر داده‌اند. ... قدرت دولتی در دستان توده‌هایی از مردم خواهد بود که با آن‌ها مبارزه شده تا رهاکنندگان بشریت باشند و بر این اساس انقلاب کنند.

نقش قدرت دولتی و این که واقعاً در خدمت انقلاب برای رهایی توده‌های مردم است یا این که یک نیروی سرکوبگر جدید علیه مردم است؛ این امر، توسط محتوای آن قدرت دولتی تعیین می‌شود - توسط خط، سیاست و ایدئولوژی و برنامه‌ای که اساس و قطب راهنمایش است. و اینگونه است که می‌توان مردم را در ارزیابی از آن رهبری کرد - این که ویژگی این قدرت دولتی چیست. آیا این قدرت دولتی است که بالای سر مردم ایستاده و به نیرویی سرکوبگر تبدیل می‌شود که عملاً سیستم قدیمی استثمار و سرکوب را احیاء می‌کند؟ یا یک قدرت دولتی است که به واسطه محتوا و اعمالش، به واسطه شیوه رهبری اش، به واسطه چیزی که برایش مبارزه می‌کند - در عمل پشتوانه و حامی مردم در رهایی خودشان است و حامی انقلاب در سراسر جهان است، با همان هدف رهایی، ریشه کن کردن و نابودی همه تعارضات آشتی ناپذیر بین مردم، همه اشکال ستم و استثمار در دنیا. به همین دلیل است که بله، من می‌خواهم ما قدرت دولتی داشته باشیم - نه ما سه نفری که اینجا نشستیم - بلکه مردمی که برای انقلاب به پا خاسته‌اند تا بتوانند آنچه را که برای آن جنگیده‌اند متحقق کنند.

**سوال:** ... شما نوشته‌اید که «همه دیکتاتوری‌ها بد نیستند» و جای دیگر گفته‌اید «دموکراسی صرفاً کلمه دیگری است برای دیکتاتوری». این‌ها اظهارات بسیار بحث برانگیز و تحریک آمیز هستند، ... چرا برای رهایی بشریت مهم است که در این باره رک و صریح باشیم.

**باب آواکیان:** ببینید، تکرار می‌کنم: مسئله بستگی به محتوای دیکتاتوری دارد. ... دیکتاتوری، دیکتاتوری یک طبقه است. دیکتاتوری مبتنی بر یک سیستم زیربنایی است: می‌خواهد سیستم استثمار سرمایه‌داری - امپریالیستی باشد و یا یک دیکتاتوری بنیاداً متفاوت که دیکتاتوری سیستم سوسیالیستی است که جهت‌گیری ریشه کن کردن کلیه انواع استثمار و ستم است. این دو دیکتاتوری، کیفیاً متفاوت‌اند. ...

دیکتاتوری، حاکمیت یک طبقه است، نه حاکمیت یک فرد یا یک دسته کوچک. و مبتنی بر یک سیستم زیربنایی از روابط اجتماعی و بسیار اساسی تر، روابط اقتصادی است. ... ما توضیح علمی از دیکتاتوری را ارائه می‌دهیم و مفهوم غیرعلمی آن را بازتعریف می‌کنیم چون این درک را می‌دهد که گویا دیکتاتوری صرفاً توسط یک فرد یا گروه کوچکی از آدم‌ها اعمال می‌شود، بدون درک این که دیکتاتوری مبتنی بر یک سیستم زیربنایی است و روابط مشخصی را تجسم می‌بخشد.

این اولین چیزی است که باید فهمید: دیکتاتوری چیست؟ و دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری طبقه استثمار شده و به عبارت دیگر، قدرت دولتی سوسیالیستی چیست. بیایید از این مسئله راز زدایی کنیم. ما داریم در مورد قدرت دولتی‌ای صحبت می‌کنیم که بتواند دگرگونی‌هایی را اعمال کند که انقلاب سوسیالیستی تماماً در مورد آن است و پشتوانه نهادینه‌ای باشد برای انجام آن‌ها: ریشه کن کردن ستم بر زنان، ریشه کن کردن تمام ستم‌های جنسیتی، ریشه کن کردن استثمار مردم و شرایطی که برخی انسان‌ها دیگران را مجبور می‌کنند تا کار کنند و برای آن‌ها پول درآورند. ریشه کن کردن تمامی روابط بین نژادها و ملیت‌های مختلف که تجسم برتری یک گروه بر گروه دیگر و... است

قدرت دولتی سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا به این چیزها مربوط است. آیا در این دیکتاتوری، دموکراسی وجود دارد؟ بله، دموکراسی‌ای وجود دارد که در نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی کنونی، که حکومت استثمارگران است، غیرقابل تصور است. درگیر شدن فزاینده مردم، به صورت موج وار و وسیع با رهبری‌ای که آن‌ها را در تعیین مسیر جامعه و تغییر روابط ستم‌گرانه‌ای که بر ضد آن قیام کرده‌اند، رهبری می‌کند.

بله، نیاز به رهبری خواهد بود. اما مشارکت فعال مردم و همچنین همانطور که گفتم، مقدار زیادی ابراز مخالفت و جوشش فکری، در همه عرصه‌ها از جمله در هنر و فرهنگ وجود خواهد داشت. «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین» به اصلی اشاره می‌کند که هدایت‌کننده کل «قانون اساسی ...» و دیکتاتوری پرولتاریا و قدرت دولتی سوسیالیستی است: اصل هسته محکم با الاستیسته بسیار بر مبنای هسته محکم.

به عنوان مثال، در حوزه آموزش، «قانون اساسی...» می‌گوید که هسته محکم سیستم آموزشی در جامعه نوین سوسیالیستی، به کارگیری ماتریالیسم دیالکتیکی، رویکرد علمی برای درک واقعیت مادی، هم در طبیعت و هم در جامعه خواهد بود. می‌گوید، این هسته محکم خواهد بود، اما در این چارچوب، الاستیسته هم وجود خواهد داشت، در شکل حضور سایر دیدگاه‌ها و دیدگاه‌های مخالف.

همچنین در سراسر جامعه - در حوزه فرهنگ و رسانه و غیره. چشم‌انداز ما این است. و به این درک رسیده ایم که این اصل به طور موثر، در اعمال قدرت دولتی سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا باید به کار برده شود، به نحوی که به طور فزاینده‌ای فعالیت آگاهانه انقلابی توده‌های مردم و بحث و جدل آن‌ها را حول افکار و برنامه‌ها درگیر کند و به شکلی زنده پیش ببرد.

تمام این مصاحبه بسیار مهم را گوش کنید و آن را به بحث در محافل مختلف بگذارید.



# سرکوب بخشی جدانشدنی از حکومت‌های شاه و شیخ!

لیلی بابایی

سرکوب و اعدام معترضین خیزش ژینا با شدت ادامه دارد درحالی که مردم اعتراض‌های خود را به احکام ناعادلانه و قتل‌های حکومتی نشان می‌دهند. اعدام‌های حکومتی پدیده جدیدی نیست و از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی و به موازات تحکیم پایه‌های حکومت با حذف مخالفین در دهه شصت و سال ۶۷ پیش رفت. جمهوری اسلامی می‌داندست و اکنون نیز می‌داند که برای کنترل جامعه و جلوگیری از فروپاشی حکومتش باید به سرکوب وسیع و حذف مخالفینش متوسل شود. در این بین، سرکوب بلوچستان و کردستان با توجه به ستم ملی عمیق در این نواحی و همچنین سرکوب قشرهای پایین و بی‌صدایانی چون محمد حسینی را لازم‌تر می‌دانند و همچنین آسانتر به انجام می‌رسانند.

اما سرکوب و شکنجه و اعدام مختص به جمهوری اسلامی نیست و در دوران پهلوی نیز دستگاه امنیتی ساواک برای تعقیب و زندان و ترور مخالفین حکومت استفاده می‌شد. از این میان می‌توان به افشاکری‌های خسرو گل‌سرخ - که خود نیز در بهمن ۱۳۵۲ اعدام شد - و غلامحسین ساعدی درباره شکنجه‌های وحشیانه ساواک در زندان‌ها اشاره کرد. شکنجه‌هایی از جمله وارد کردن شوک الکتریکی به شقیقه‌ها و آلت تناسلی با دستگاهی به نام آپولو، گذاشتن سوزن داغ زیر ناخن انگشتان، گذاشتن تخم مرغ داغ در مقعد و... (۱)

در این مقاله به دو سوال مشخص می‌پردازیم:

- آیا تداوم سرکوب و نظام امنیتی-نظامی از دوران پهلوی تا جمهوری اسلامی به منش و حشیانه حکمرانانش از شاه و شیخ برمی‌گردد یا ضروریاتی وجود داشته‌اند برخاسته از کارکرد و تضادهای سیستم که حکومت‌ها را در همه کشورها به خصوص در کشورهای تحت سلطه‌ای مثل ایران به سمت حکومت نظامی و سرکوب سوق می‌دهند؟
- چطور می‌توان آینده‌ای را تضمین کرد که در آن خبری از سرکوب و اعدام نباشد؟

ملازم تکرار چرخه ستم و استثمار، دستگاه امنیتی و سرکوب است. مثال‌های دیگری جز ایران نیز در اینباره وجود دارد. یکی از این مثال‌ها تمام شدن رژیم آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۴ و به قدرت رسیدن سیاهان در آنجا بود. پلیس‌های سیاه توسط پلیس‌های سفید رژیم گذشته و طبق آموزه‌های آن‌ها تعلیم دیدند. بی‌دفاعی و بی‌حقی توده‌های مردم در مقابل دولت، تداوم یافت - این بار تحت یک حکومت سیاه. فعالین محیط‌زیست و دهقانان بی‌زمین زندانی و شکنجه می‌شدند و اعتصاب کارگران با گلوله پاسخ می‌گرفت. (۲)

سوال این است که چه چیزی نیاز به سرکوب را تولید و بازتولید می‌کند؟ تحلیل علمی-تاریخی از تجارب جوامع مختلف در جهان نشان می‌دهد که سیستم سرمایه‌داری به علت آن که یک تضاد انفجاری را در بطن خود حمل می‌کند، دائماً نیازمند چنین سرکوبی است. تضاد انفجاری سرمایه‌داری این است که تولید را به شدت اجتماعی می‌کند و هم زمان تصاحب و کنترل ثروت را به شدت خصوصی کرده و در دست یک قشر کوچک سرمایه‌دار در هر کشور و در پهنه جهان، متمرکز می‌کند. این سیستم، نه تنها استثمار می‌کند، بلکه رقابت‌های حادی میان قطب‌های مختلف سرمایه‌داری-امپریالیسم، آشوب و بحران‌های متعدد اقتصادی و سیاسی و جنگ‌های ویرانگر به بار می‌آورد. توده‌های مردم علیه شرایط بیرحمانه ستم و استثمارشان، مرتباً سر به شورش بر می‌دارند و سیستم برای تسلیم کردن مردم به چنین نظم وحشیانه‌ای و برای فائق آمدن بر بحران‌های شدیدش، اجباراً سرکوب می‌کند. بنابراین و در تحلیل نهایی، این سیستم است که باعث می‌شود حاکمان دست به چنین جنایت‌هایی بزنند. نتیجه روشن این حقیقت اینست که برای پایان دادن به سرکوب و شکنجه، تمامیت سیستم باید تغییر کند و نه این که تنها رژیم یا مدیران آن جا به جا شوند آنچنان که در سال ۵۷ شد. علت اصلی تداوم چرخه سرکوب و اعدام و زندان، آن است که کارکرد سرمایه‌داری تضادها و شرایطی را تولید می‌کند که در چارچوب سرمایه‌داری غیرقابل حل هستند. مانند، شکاف طبقاتی و فقر و بیکاری و تمایزات اجتماعی مانند ستم بر زن و ستم ملی و ویرانی محیط‌زیست و جنگ‌ها که انسان‌ها را در مقیاس میلیونی آواره می‌کند.

همان سازمان مللی که نیروهای اپوزیسیون راست در آن سخنرانی می‌کنند مجمع سرکوبگران و شکنجه‌گران جهان است. حکومت‌های امپریالیستی همان نمایندگانی که یکی پس از دیگری در پارلمان‌های اروپا صحبت از حقوق بشر برای مردم ایران می‌کنند، همین جنایت‌ها را مرتکب شده‌اند و حکومت‌هایی شبیه جمهوری اسلامی را در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین تقویت کرده و به جان مردم آن کشورها انداخته‌اند. نگاه کنید به شکنجه‌های اسیران جنگی آمریکا در زندان ابوغریب عراق (۳). این اسیران تنها جرمشان این بود که سنی بودند، در فلوچه بعد از تغییر رژیم صدام دستگیر شده بودند و صرفاً مظنون به همکاری با صدام حسین بودند. دانشجویان و اساتید دانشگاهی را در بغداد و شهرهای دیگر که متوجه بودند چه اتفاقی در حال رخ دادن است، دانه به دانه ناپدید کردند که جسد‌هایشان اینجا و آنجا پیدا شد. همین ماجرا در مصر تکرار شد و در برزیل نیز در مورد فعالین محیط‌زیست اتفاق افتاد. بنابراین سوال اینجاست که آیا این کسانی که امروز به شدت طرفدار اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل هستند و می‌خواهند حول این اعلامیه ائتلاف تشکیل دهند و قسم می‌خورند که راه گذشته رژیم‌های سرکوبگر را نخواهند رفت، وقتی پایشان به بلوچستان برسد- در حالی که قطعاً عاجز از حل فقر و محرومیت مردم آن جا و ریشه کن کردن ستم ملی خواهند بود- باز همین حرف‌ها را تکرار خواهند کرد؟ خیر! زمانی که سیستم دست نخورده باقی می‌ماند روبنای سیاسی خود را بازتولید می‌کند که رابطه سیاسی- حقوقی میان یک دولت و مردم بخش تعیین‌کننده‌ای از آن روبنای سیاسی است.

پرداختن به این سوال نیز اهمیت دارد که چرا امروزه مسئله ایران برای سازمان ملل تا به این حد مهم شده است؟ چرا این حامیان حساس حقوق

بشر در سال‌های شصت و در مورد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ برای دو دهه سکوت محض اختیار کردند؟ این نشان‌دهنده عوض شدن فاکتورهایی در شرایط عینی است که مهمترین عامل آن، خیزش سازش‌ناپذیر مردم است. وگرنه جمهوری اسلامی که اکنون توسط این دولت‌ها یک «دولت یاغی» خوانده می‌شود، ۴۴ سال برایشان عضو محترم سازمان ملل متحد بود. این خیزش به آن‌ها نشان داد که جمهوری اسلامی آنچنان مشروعیتش را در چشم ستم‌دیدگان و استثمارشوندگان از دست داده است که تقریباً هیچ شانس برای تسلیم کردن مردم به شرایط و روابط موجود، ندارد. دومین مسئله رقابت امپریالیستی آمریکا و متحدینش با چین و روسیه است که در این شرایط، حاضر نیستند اجازه بدهند تا در منطقه مهمی مثل خاورمیانه یک رژیم نسبتاً باثبات مثل جمهوری اسلامی متحد رقبای امپریالیست‌های ناتو بشود. عامل سوم این است که فقط ایران درگیر این اوضاع نیست. آنچه در ایران رخ می‌دهد بیان وضعیتی است که تمام مردم دنیا درگیر آن هستند و چنانچه تبدیل به یک قطب واقعاً انقلابی شود می‌تواند جرقه‌ای در انبار باروت مردم خشمگین در کشورهای مختلف شود. این‌ها عواملی است که قدرت‌های بین‌المللی را وادار می‌کند که سریعاً برای کنترل و «تصاحب» خیزش وارد عمل شوند و آن نیروهای سیاسی را تقویت کنند که می‌توانند منافع‌شان را در آینده ایران، تأمین و تضمین کنند.

در این بین وظیفه ما و شمار فزاینده‌ای از مردم اینست که خوش خیال نباشیم و آشوبی را که در صفوف مرتجعین و امپریالیست‌ها افتاده در خدمت به یک انقلاب واقعی که هدفش پایان دادن به این چرخه ستم و استثمار است، در آوریم. تحقق این امر مشروط است به این که قدرت‌های امپریالیستی و نیروهای تحت حمایتشان نتوانند مردم را دنبالچه خود کنند. نباید نیروهای راست اپوزیسیون را دست کم گرفت. شک نباید کرد که گروه بندی رضا پهلوی صاحب قدرت است. زیرا، حمایت سرمایه‌داران بزرگ، متخصصین امنیتی و نظامی امپریالیستی را در پشت سر خود دارد. بنابراین در رابطه با موانعی که بر سر راه داریم نباید دچار خوش خیالی شویم و این شامل ضرورت جدا کردن صف‌هاست. کوبیدن بر طبل «اتحاد» یا به سبک خمینی «وحدت کلمه» واقعاً خطرناک است و آینده را دوباره به رغم تمام فداکاری‌های مردم برای رسیدن به آزادی محکوم به تاریکی و تباهی خواهد کرد. علاوه بر این، باید دانست که ائتلاف رضا پهلوی، مهمترین متحدشان را بخشی از سپاه پاسداران و نیروهای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی می‌دانند. آن‌ها خوب می‌دانند حتی اگر همانند خمینی و همپالگی‌هایش به قدرت برسند با چه جامعه انفجاری و مسائل حاد اقتصادی و اجتماعی روبه‌رو خواهند بود که به هیچ وجه امکان حل آن‌ها را در چارچوب سرمایه‌داری نخواهند داشت. پس به این نیروی سرکوب کارآزموده نیازمند خواهند بود.

پس وظیفه فوری مردم جدا کردن آگاهانه صف خود از چنین اتحادهای فاجعه باری است.

ما، کمونیست‌های انقلابی و مردم تحت ستم تنها یک شانس داریم و آن هم این است که معنای واقعی تغییری که به نفع مردم ایران و خاورمیانه و جهان خواهد بود و راه تحقق آن را باز کنیم: سرنگون کردن جمهوری اسلامی و استقرار یک قدرت سیاسی سوسیالیستی برای تغییر بنیادین سیستم اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری. تنها یک نظام سوسیالیستی است که کاملاً ساختار متفاوتی خواهد داشت که نه تنها متکی بر سرکوب مردم نخواهد بود، بلکه سرزندگی و پویایی اش کاملاً وابسته به این خواهد بود که مردم عمیقاً درک کنند منافعشان در کجاست و حتی علیه آن دولت سوسیالیستی اعتراض و قیام کنند و خواست‌هایشان را جلو بگذارند. تنها یک دولت سوسیالیستی می‌تواند مردم را توانمند کند که شکاف‌های طبقاتی، ملی، جنسیتی و انواع و اقسام سلسله مراتبی که زاینده سیستم طبقاتی است را از بین ببرند و همراه بقیه مردم دنیا به پیش بروند. در جامعه سوسیالیستی به خاطر این که سود در فرماندهی اقتصاد نیست و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ملغی می‌شود، با یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده می‌توان به سرعت در جهت بستن شکاف‌هایی که در جامعه سرمایه‌داری ایجاد شده حرکت کرد.

تجارب چین سوسیالیستی درباره زندان و نحوه برخورد به انسان‌ها و تغییر آن‌ها بسیار قابل تأمل است. در چین در زندان‌ها باز بود. داخل زندان‌ها با کسانی که به دلیل جاسوسی یا اعمال روابط ستمگرانه فئودالی و ... دستگیر شده بودند بحث سیاسی می‌شد و تشویق می‌شدند تا از آرای خود دفاع کنند و در ازای دفاع کردن از سیستمی که به آن خدمت کرده بودند، حتی امتیازاتی دریافت می‌کردند. این کار زمینه را برای به چالش گرفتن افکار و ایده‌هایشان توسط افکار سوسیالیستی و در واقع تقابل دو دنیای سوسیالیستی و دنیای متعلق به گذشته فراهم می‌کرد. آیین و آدل ریخت دو مامور مخفی آمریکایی بودند که چهار سال در زندان چین سوسیالیستی گذراندند و پس از اتمام دوره محکومیت و بازگشت به آمریکا کتاب زندانیان آزادی (۴) را منتشر کردند که در آن به تجربیات بسیار متفاوت خود در زندان و پروسه‌ای که از خود انتقاد کردند و تغییر کردند، می‌پردازند. این پروسه که بر مبنای آموزش دادن و ارزش گذاشتن به انسان‌هاست را مقایسه کنید با آنچه در زندان‌های جمهوری اسلامی، پهلوی و حتی آمریکا می‌گذرد. البته جوامع سوسیالیستی‌ای که در قرن بیستم درست شدند، جوامع سوسیالیستی ابتدایی بودند که اکنون باید بسیار تکامل یافته‌تر از آن را در جمهوری سوسیالیستی نوین بسازیم. حقوق و آزادی‌هایی که بسیاری از حقوقدان‌های لیبرال خواهان و مروج آن هستند نه تنها در جامعه سوسیالیستی وجود خواهند داشت بلکه امکان تحقق‌شان به طور اساسی فراهم خواهد شد. جامعه سوسیالیستی یک جامعه در حال گذار خواهد بود که قوانینش نسبت به تکامل اوضاع تغییر کرده و حتی بلااستفاده می‌شود و از بین می‌رود زیرا به میزانی که اقتصاد و روابط اجتماعی و فرهنگ مردم متحول شود نیاز به قوانین بازدارنده و نهادی به اسم زندان کمتر و کمتر می‌شود.

منابع

۱. مصاحبه با ساعدی در تاریخ شفاهی هاروارد <https://www.radiozameh.com/431582>

1. Saferspaces: Police Brutality in South Africa

۲. خوب نگاه کنید: معنای سلطه آمریکا و دموکراسی آمریکایی! آتش شماره ۱۳۴

3. Prisoners of liberation Four years in a Chinese Communist prison Paperback – January 1, 1973, by ALLYN & ADELE RICKETT

# تأملاتی بر میراث خشونت: تاریخ امپراتوری بریتانیا

## آموختن از گذشته به منظور ساخت آینده‌ای عاری از

### امپراتوری، امپریالیسم و هر شکلی از استثمار

یادداشت ویراستار: کتاب «تأملاتی بر میراث خشونت...» به قلم کارولین الکینز، به طور قدرتمند و محکوم کننده‌ای امپراتوری بریتانیا و خشونت نسل‌کشی آن را افشا می‌کند و ناگفته‌های کشتارهای جمعی و زندان‌ها، اردوگاه‌های کار اجباری، بازجویی‌های وحشتناک، تجاوز جنسی و شکنجه، کوچ اجباری و کار اجباری، بارش وحشت از آسمان، کارزارهای «اسیر نگیرید، بکشید» علیه خیزش‌ها را در هند، ایرلند، فلسطین، عراق، کنیا، مالايا و ... بازگو می‌کند. خواندن گزارش‌هایش، نفس را بند می‌آورد. ریموند لوتا این کتاب را مرور و نگاهی هم به جنایت‌های ایالات متحده در ویتنام، شکنجه‌های سادیستی در زندان ابوغریب در عراق، جوخه‌های مرگ در آمریکای لاتین که توسط ایالات متحده تعلیم دیده‌اند، می‌کند.

در زیر بخش سوم از مرور ریموند لوتا بر کتاب «تأملاتی...» را می‌خوانید. بخش سوم همراه با بخش دوم، به جوانب مهمی از گذار حاکمیت استعماری مستقیم به جهانی که امروز در آن هستیم می‌پردازد. بخش‌های دیگر به انگلیسی در وبسایت زیر در دسترس است: [revcom.us](http://revcom.us)

ریموند لوتا. ۲۲ نوامبر ۲۰۲۲

در ادامه، از حدود مشخص کتاب «میراث خشونت» فراتر خواهیم رفت، اما همچنان بر مسئله امپراتوری امپریالیستی و توجیهات ایدئولوژیک آن که کتاب با تیزی طرح و در آن کنکاش می‌کند، تمرکز خواهیم کرد.

### ۳. «قرن آمریکا» استانداردهای جدیدی برای بربریت امپریالیستی تعیین می‌کند

قرن بیستم، این به اصطلاح «قرن آمریکایی» از ویرانه‌های جنگ جهانی دوم متولد شد. امپریالیست‌های آمریکایی با پرتاب دو بمب اتمی بر هیروشیما و ناکازاکی که موجب کشته شدن بیش از ۲۰۰ هزار نفر شد، می‌خواستند پیامی را به دشمنان و متحدانشان برسانند، مبنی بر این که آمریکا شرایط و حدود نظم پس از جنگ را تعیین خواهد کرد.

کتاب *میراث خشونت*، رقابت بین آمریکا و بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم را تشریح می‌کند. در ابتدا، آمریکا قصد داشت مانع تلاش‌های بریتانیا جهت بازپس‌گیری صحنه جهانی شود. اما این رقابت، در مسیر «روابط خاص» آمریکا- بریتانیا تکامل یافت. همانطور که در بخش دوم اشاره شد، این مسئله به صورت قاطعی متأثر از گسترش بلوک سوسیالیستی چین و اتحاد جماهیر شوروی در ابتدای دهه ۱۹۵۰ و همچنین گسترش مبارزات رهایی‌بخش ملی بود. بریتانیای کبیر تبدیل به یک «شریک کوچک» در نظم جهان جدید امپریالیستی شد. در عین حال، آمریکا بر بازسازی اقتصادی آلمان و ژاپن به عنوان سپرهای تدافعی، نظارت داشت. آمریکا همچنین ائتلاف نظامی غرب یعنی ناتو را در سال ۱۹۴۹ تأسیس کرد و رهبری آن را عهده‌دار شد.

### امپراتوری‌ای که در شیوه تولیدی مشخصی ریشه دارد

وقتی از امپراتوری ویژه و بی‌سابقه آمریکا صحبت می‌کنیم باید بدانیم که اقتصاد داخلی آمریکا «پایگاه داخلی» یک شبکه جهانی استثمار و غارت است و در شیوه تولید سرمایه‌داری ریشه دارد.

امپراتوری آمریکا توسط تریلیون‌ها دلار سرمایه‌گذاری ماوراء بحار درهم تنیده شده است. این امپراتوری از عملیات‌هایی در سایر کشورهای امپریالیستی منتفع می‌شود و از سرمایه‌گذاری مستقیم در کارخانه‌ها و معادن «جنوب جهانی» مافوق سود استخراج می‌کند. علاوه بر این، مافوق سود را از طریق زنجیره تأمین جهانی و به واسطه ترکیب شرایط کارگاه‌های عرق‌ریزان قرن نوزدهمی و کار کودکان با تکنولوژی پیشرفته ارتباطات و هماهنگی قرن بیست و یکمی، استخراج می‌کند. اگر بخواهیم ساده‌تر بیان کنیم، اپل بدون ۴۰ هزار کودکی که تونل حفر می‌کنند و کلتان از معادن کنگو استخراج می‌کنند، وجود خارجی نخواهد داشت. کنگو، کشوری است که در آن آمریکا در سال ۱۹۶۰ رهبر حکومتی را که به طور قانونی انتخاب شده بود به قتل رساند و حکومت را سرنگون کرد و یک رژیم دست‌نشانده نواستعماری «دوست» را به جای آن نشانده.

امپراتوری آمریکا حوزه نفوذ و کنترل خود را از طریق نهادهای جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی



گسترش می‌دهد. سایر قدرت‌های امپریالیستی (مانند ژاپن، آلمان، بریتانیای کبیر، و اکنون چین) بخشی از این شبکه هستند و منافع خود را دنبال می‌کنند. اما آمریکا است که بر این نهادها تسلط دارد.

در رابطه با رژیم‌های مستقل جهان سوم، همین نهادهای جهانی به همراه بانک‌های خصوصی امپریالیستی، ابزارهای سلطه و نفوذ امپریالیستی آمریکا هستند. وام‌ها و «پروژه‌های توسعه» (مانند ساخت سد و بندر)، ایجاد مناطق صادراتی ویژه به منظور جمع‌آوری محصولات برای کشورهای امپریالیستی، طرح‌های ریاضت اقتصادی و برنامه‌های «تعديل» که کشورهای جهان سوم را وادار به بازسازی اقتصادشان می‌کند، همه و همه اشکال کنترل و وابستگی اقتصادهای جهان سوم است. این وابستگی در آنچه که این کشورها تولید، صادر و وارد می‌کنند آشکار می‌شود. همچنین در این امر که آن‌ها برای تهیه مواد غذایی به بازارهای جهانی وابسته‌اند و یا این واقعیت که میلیون‌ها کارگر برای کسب درآمد مجبورند به خارج از کشور مهاجرت کنند (و بخشی از آن درآمد را برای خانواده بفرستند).

در حالی که کشورهای تحت سلطه در جنوب جهانی به صورت فرمال مستقل هستند، اما این شکل از سلطه و نفوذ اقتصادی استقلال آن‌ها را محدود کرده و تضعیف می‌کند. دلار آمریکا به عنوان ارز کلیدی نقش ویژه‌ای در سیستم مالی به غایت ادغام شده جهان امپریالیستی دارد. نفت بر اساس دلار قیمت‌گذاری می‌شود؛ وام‌های کشورهای جهان سوم عمدتاً به دلار بازپرداخت می‌شوند؛ و نهایتاً جایگاه بین‌المللی ممتاز دلار، آمریکا را قادر می‌کند که با کسری بی‌سابقه دولت بتواند یک امپراتوری فلاکت را روغنکاری کند.

### نقش دولت‌های نو استعماری

امپراتوری امپریالیستی آمریکا، کشورهای تحت سلطه جهان سوم را تابع نیازهای اقتصادی و منافع استراتژیک خود می‌کند و از طریق دولت نواستعماری که یک مکانیسم کنترل است، این تبعیت را تقویت می‌کند.

آمریکا این شیوه فرمانروایی نواستعماری (غیر مستقیم) را در قرن بیستم «کامل کرد». این رژیم‌های «تحت کفالت» به غایت سرکوبگر هستند. برخی از آن‌ها متمرکزتر از سایرین هستند. برخی از آن‌ها با تکیه آشکار بر ارتش، دستگاه دولتی را مدیریت می‌کنند. برخی بر اساس شبکه خانواده سلطنتی و بعضی دیگر با تکیه بر مقاماتی که در خارج تحصیل کرده‌اند و ارتباط نزدیکی با استثمارگران داخلی و سرمایه خارجی دارند، اداره می‌شوند. بعضی از این دولت‌ها هم با انتخابات و از طریق نقاب‌های دموکراسی خود را مشروع کرده‌اند. (البته، پورتوریکو تحت کنترل استعماری مستقیم آمریکا است).

وفاداری و تبعیت رژیم‌های نواستعماری به امپریالیسم آمریکا از طریق توافق‌های تجاری، سرمایه‌گذاری، انتقال تسلیحات و آموزش نظامیان، برنامه‌های کمک رسانی و بسیاری چیزهای دیگر تضمین می‌شود. اما همچنین در بسیاری مواقع دولت‌هایی هستند که از طریق کودتا و اشغال نظامی استقرار می‌یابند. بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۷ آمریکا بیش از ۳۰۰ بار در کشورهای دیگر مداخله نظامی کرد، برای نمونه کودتا در ایران، گواتمالا و شیلی، حمله نظامی به جمهوری دومینیک و پاناما. این فهرست را می‌توان ادامه داد. (۱)

### امپراتوری آمریکا بر عظیم‌ترین و مخرب‌ترین ماشین نظامی تاریخ بنا شده است

آمریکا ماشین نظامی عظیم با فناوری پیشرفته‌ای ساخته است که طی ۷۵ سال گذشته بیش از هر قدرت دیگری در جهان مرگ آور و مخرب بوده است. در حال حاضر، امپریالیسم آمریکا جهان را با بیش از ۷۰۰ پایگاه نظامی در حداقل ۷۰ کشور جهان محاصره کرده است. آمریکا بیش از مجموع ۹ کشوری که در پی آن می‌آیند (از جمله چین و روسیه) برای ارتش خود هزینه می‌کند. (۲)

آمریکا جنگ‌های عظیمی را در کره و ویتنام برای سرکوب جنبش‌های رهایی ملی و انقلاب در آن کشورها شروع کرد. با خاک یکسان کردن شهرها و ایجاد مناطق «آتشبار» در حومه شهرها که موجب مرگ حدود دو میلیون نفر در کره و سه میلیون نفر در ویتنام شد، تنها گوشه‌هایی از فجایع این جنگ‌ها بود. از زمانی که آمریکا به گفته خودش «جنگ علیه تروریسم» را در سال ۲۰۰۱ کلید زد، بیش از ۳۵۸ هزار غیرنظامی در نتیجه مستقیم جنگ‌های مهندسی شده آمریکا و اشغال نظامی در عراق، افغانستان، یمن و پاکستان کشته شدند. (۳)

آمریکا روش‌های شبه نظامی و برنامه‌های ترور بریتانیا را «تکامل» داد و پس از جنگ جهانی دوم، برنامه قتل عام چپ‌ها و کمونیست‌ها را کلید زد؛ سیاستی که به ارتش اندونزی کمک کرد تا یک میلیون غیرنظامی را در سال ۱۹۶۵ قتل عام و سومین حزب کمونیست بزرگ جهان را نابود کند. آمریکا از طریق سازمان سیا در کشورهای آمریکای مرکزی، «جوخه‌های مرگ» را با هدف ترور مردم آموزش داد و در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ عملیات کندور را در آمریکای جنوبی سازمان داد. عملیاتی که مشتمل بر کشتار بین‌المللی ۶۰ هزار تا ۸۰ هزار نفر از کسانی بود که ظن این می‌رفت که چپ و دشمن دولت مستقر باشند. (۴)

### ۴. ایدئولوژی ترمیم شده امپریالیسم لیبرال، شوونیسم و انگل‌وارگی امپریالیستی

آمریکا به چه حقی این جنایات را مرتکب شد؟ بر مبنای این ادعا که «رهبر جهان آزاد» است. چرا آمریکا مرتکب جنایت جنگی و جنایت علیه

بشریت می‌شود؟ چون مدعی است که «نیروی خیر در جهان است» و برای «دموکراسی و علیه استبداد» می‌جنگد. امپریالیسم آمریکا جنگ نیابتی (جنگ بین امپریالیستی) ناتو/آمریکا و روسیه پوتین را به عنوان جنگ «دموکراسی در مقابل خودکامگی» معرفی می‌کند. (۵) تا اینجا، همانطور که در کتاب *میراث خشونت* تحلیل شده است، دربارهٔ ایدئولوژی «امپریالیسم لیبرال» که توسط بریتانیا تبلیغ می‌شد، بحث کردم. آمریکا مهر ویژهٔ خود را بر ایدئولوژی امپریالیسم لیبرال زد.

آمریکا خود را رهبر نظامی جهانی معرفی می‌کند که از دوران امپراتوری گذر کرده است. به جهان می‌گوید ادعای امپراتوری ندارد. هنگامی که ایدئولوگ‌ها و کارمندان امپریالیستی می‌خواهند سلطه آمریکا بر جهان را منطقی جلوه دهند، می‌گویند، آمریکا به عنوان یک قدرت منحصر به فرد، مأموریت دارد نقش ویژه‌ای برای جهان بازی کند که متفاوت از نقش امپراتوری‌های پیشین است. این مأموریت عبارتست از شکل دادن و دفاع از قوانین و نهادهای جهانی که موجب استحکام دموکراسی لیبرال می‌شود. یعنی، انتخابات، بازارهای آزاد، تثبیت قانونی حقوق فردی. گفته می‌شود، این نظم لیبرال جهانی که آمریکا «قدرت اجتناب‌ناپذیر» آن است، منحصراً مبتنی است بر: ۱- نهادهای چند جانبه مانند بانک جهانی، سازمان ملل که شامل مشارکت و توافق‌های بین کشورهای مختلف است. ۲- وابستگی متقابل جهانی که، با فناوری‌های جدید و جریان‌یابی عظیم کالاها و اطلاعات که مرزها را در می‌نوردند، ممکن شده است. ۳- پایان دادن به سلسله مراتب و تقسیمات جغرافیایی امپراتوری‌های پیشین. ۴- و «کمال‌یافتگی» منحصر به فرد دموکراسی آمریکایی.

بر اساس این افسانه از خود متشکر، جهان «صاف و مسطح» شده است. یعنی کشورها، مناطق و سرمایه‌گذاران اگر مطابق قواعد بازی کنند می‌توانند به مزیت‌های این سیستم جهانی دسترسی داشته باشند و در آن سهیم شوند. مهم هم نیست که شبکه‌های گستردهٔ استثمار وجود دارد، نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی وحشتناک وجود دارد، جنگ و تهاجم نظامی وجود دارد، وسایل کشتار جمعی و تخریب محیط‌زیست هم مهم نیستند.

آواکیان اهمیت زیادی به مقابله با شوونیسم آمریکایی و آموزش مردم با انترناسیونالیسم می‌دهد و آن را عنصری اساسی و محوری در ساختن جنبشی برای انقلاب «در شکم هیولا» می‌داند. مردم باید بفهمند که «زندگی آمریکایی‌ها مهمتر از زندگی سایر مردم جهان نیست» و «کل جهان، در الویت است».

مسئله به راه انداختن مبارزه‌های ایدئولوژیک است، برای این که مردم بفهمند و در برابر آنچه آمریکا در جهان انجام می‌دهد مقاومت کنند. آن‌ها باید واقعیت جمله‌ای را که آبه ارتش آمریکا می‌گویند [بفهمند؛ جمله‌ای که می‌گوید «برای خدمات شما متشکریم!» این در واقع، یعنی «بابت جنایت‌هایتان علیه بشریت از شما متشکریم». آواکیان یک «همانگویی مغالطه‌آمیز» را افشا می‌کند: وقتی آمریکا دست به جنایت‌های وحشتناک در جهان می‌زند و دقیقاً همان کارهایی را می‌کند که سایر دولت‌ها را به خاطر آن‌ها محکوم می‌کند ... باز هم کار آمریکا «نیک» قلمداد می‌شود... چون که یک «نیروی خیر جهانی» است! تحلیل آواکیان نشان می‌دهد که چگونه استثمار جهانی و غارت کرهٔ زمین، در «پایگاه داخلی» امپراتوری آمریکا، تأثیرات ایدئولوژیک بی‌حس‌کنندهٔ انگل‌وارگی امپریالیستی به وجود آورده و فردگرایی انگلی تبدیل به «عنصر وحدت‌بخش» اذهان شده است. به خاطر داشته باشیم که اگر سایر بخش‌های جهان بخواهند مطابق استاندارد آمریکا زندگی کنند، باید چهار یا پنج سیارهٔ زمین وجود داشته باشد.

## ۵. دموکراسی: آیا نمی‌توان به چیزی بهتر از آن دست یافت؟

با توجه به رابطهٔ بین وحشت‌های امپراتوری و ایدئولوژی دموکراسی لیبرال، در هر دو نسخهٔ بریتانیایی و آمریکایی آن، اکنون مایلیم در سطحی بنیادی‌تر به ماهیت دموکراسی و توهمات ناشی از آن برگردیم.

آواکیان دربارهٔ زمینهٔ تاریخی و محتوای طبقاتی-اجتماعی انواع مختلف دموکراسی در طول تاریخ، کتابی نوشته است که طیف وسیعی را در بر می‌گیرد: از جوامع یونان و روم باستان که دموکراسی بر اساس بردگی و استثمار بنا شده بود و محدود به بخش کوچکی از جامعه بود، تا دموکراسی آمریکای امپریالیستی که مبتنی بر نسل‌کشی و برده‌داری بوده است؛ و در آن مردم «حق دموکراتیک» دارند که به این یا آن نمایندهٔ طبقهٔ حاکم رأی بدهند.

مهمتر این که آواکیان ضعف و ناتوانی افراد را خطاب قرار می‌دهد:

ناتوانی در دیدن افقی فراتر از آنچه که مارکس به عنوان افق تنگ حق بورژوازی توصیف می‌کند- حقی که توسط روابط تولید بورژوازی و روابط اجتماعی مرتبط با آن تعریف شده و در محدودهٔ آن مشخص می‌شود. و این اغلب در قالب نوعی «دموکراسی» جادویی ارائه می‌شود که با وجود پیوند جدایی‌ناپذیرش با سرمایه‌داری اما طوری بیان می‌شود که گویی هیچ محتوای طبقاتی اجتماعی ندارد. یعنی یک دموکراسی متافیزیکی «تاب». با این حال در واقعیت، دموکراسی‌ای که به این شکل از آن سخن می‌رود و تجلیل می‌شود، شکلی از دیکتاتوری طبقاتی است که روابط تولید سرمایه‌داری و کل سیستم سرمایه‌داری استثمار و ستم را تسهیل و تقویت می‌کند. (۶)

این «دموکراسی جادویی» که بسیاری از کسانی که در پی تغییرات بنیادی هستند به آن متوسل می‌شوند، زنجیر ایدئولوژیک است که رهایی

را به بند می‌کشد: رهایی‌ای که وابسته به انجام یک انقلاب کمونیستی به منظور غلبه بر همه اشکال ستم و استثمار و غلبه بر تقسیم جامعه بشری به طبقات و خلق یک جامعه جهانی حقیقی است.

انقلاب سوسیالیستی یک قدرت دولتی جدید و کاملاً متفاوت را به وجود می‌آورد، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا که مرحله گذار به جهان کمونیستی است. سیستم سوسیالیستی که مد نظر کمونیسم نوین است چشم‌انداز کاملاً نوینی از دموکراسی را برای توده‌هایی که سابقاً ستمدیده و استثمار شده بودند و همچنین برای اکثریت مردم می‌گشاید.

قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی به قلم باب آواکیان، ابزارهای حاکمیت سیاسی در جامعه آینده را مشخص می‌کند؛ جامعه‌ای که به ستمدیدگان و استثمارشدگان سابق، و توده‌های گسترده‌تر مردم قدرتی در جهت ایفای نقشی تعیین کننده در جهت‌گیری جامعه را می‌دهد. قدرت دولتی نوین، مردم را قادر می‌سازد تا به شیوه‌ای آگاهانه جامعه را متحول کنند و در نهایت تمام روابط استثمار و ستم را از هم بگسلند- همچنین نقش فزاینده و تعیین کننده‌ای در حکومتی ایفا کنند که در راستای همین هدف است.

اما، افتادن به دام جستجوی توهم‌آلود «دموکراسی ناب»، مردم را، حتی زمانی که شورش کرده‌اند، در چارچوبه‌های استثمارگرانه لیبرال دموکراسی/امپریالیسم محصور می‌کند. آواکیان، در کتاب **دموکراسی: آیا نمی‌توان به چیزی بهتر از آن دست یافت؟** و همچنین در آثار دیگرش نشان می‌دهد که:

به منظور پایان دادن به همه سیستم‌ها و روابط ستم و استثمار، باید از تمامی دولت‌ها، به عبارت دیگر از تمامی دیکتاتوری‌ها- فراتر رفته و در نهایت به جامعه‌ای بی‌طبقه رسید که دیگر به دموکراسی نیازی نخواهد بود و از تمامی نهادها و ساختارهای صوری هر نوع دموکراسی فراتر خواهد رفت. یعنی جایی که مردم به صورت مشارکت جمعی به امور خود رسیدگی می‌کنند بدون این که نیاز باشد بخشی از جامعه دموکراسی را در بین خودشان و دیکتاتوری را در میان سایر بخش‌های جامعه اعمال کنند. (۷)

### ورای دموکراسی... شکل بالاتری از سازماندهی و آگاهی اجتماعی وجود دارد

باب آواکیان جامع‌ترین پرداخت مارکسیستی از مسئله دموکراسی و برابری را ارائه داده است. این نوشته‌ها درباره دموکراسی را می‌توانید در آثار زیر بیابید:

دموکراسی: آیا به چیزی بهتر از آن نمی‌توان دست یافت؟

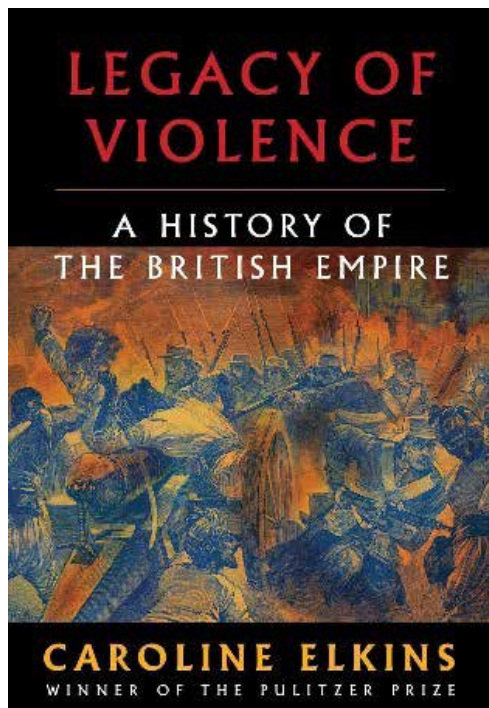
دیکتاتوری و دموکراسی و گذار سوسیالیستی به کمونیسم

کمونیسم و دموکراسی جفرسونی

انقلاب و رهایی بشریت. پرندگان نمی‌توانند تمساح بزایند اما انسان می‌تواند به ورای افق‌ها پرواز کند. بخش اول: انقلاب و دولت

گشایش‌ها: گشایش تاریخی با مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین، یک چکیده

### توضیحات:



1- Fletcher Center for Strategic Studies, Tufts University, *The Military Intervention Project*. See Stockholm International Peace Research Institute, *Military Expenditure Data-22 Base*, 2022

3- See CNN, "How a New Library Sheds Light on the U.S. 'Secret War' in Laos," June 14, 2022; Watson Institute for International and Public Affairs, Brown University, *Costs of War: Civilians Killed and Wounded*, September 2021

4- Vincent Bevins, *The Jakarta Method* (New York: Public Affairs, 2020), Appendix 5 pp. 266-67

۵- بخش دوم از مصاحبه باب آواکیان را ببینید. در یوتوب و ویسایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) به فارسی موجود است

۶- باب آواکیان. گشایش‌ها: گشایش تاریخی با مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین. ص ۳

۷- باب آواکیان. از ایک تا مانو و ورای آن: سفر من از آمریکای جریان اصلی تا انقلابی کمونیست. ص ۴۲۷. انتشارات این سایت. ۲۰۰۵

# نقش امپریالیست‌های آمریکا و اروپا در ایجاد جمهوری اسلامی

## از تجارب بیاموزیم: توهمات را دور بریزیم، آماده انقلاب واقعی شویم!

کاوه اردلان

رژیم شاه به مدت ۲۵ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تحت حمایت مستقیم امپریالیسم آمریکا و با شراکت امپریالیست‌های اروپایی، در شبکه اقتصادی، امنیتی و نظامی فرمانروایی آمریکا در خاورمیانه بافته شده بود. اما در سال ۱۳۵۷، با خیزش مردم علیه رژیم شاه، امپریالیست‌های آمریکا و اروپا به این جمع‌بندی رسیدند که رژیم شاه دچار بحران مشروعیت شده و دیگر قادر به کنترل کشور و تأمین منافع آن‌ها نیست و تصمیم گرفتند برای حفظ کلیت نظام اقتصادی-اجتماعی و ستون فقرات نظامی-امنیتی دولتی که در ایران شکل داده بودند، بحران را با روش دخالت از «بالا» و به شیوه «تغییر رژیم» حل کنند تا مانع از آن شوند که «پایین» یعنی توده‌های مردم و نیروهای انقلابی کمونیست، ابتکار عمل را به دست گیرند. پس، فعالانه دست به کار یافتن متحد جدیدی از میان نیروهای ارتجاعی و سازگار با خود شدند تا آلترناتیوی برای رژیم آینده ایران شکل دهند. با بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی وارد تعامل شدند. باید گفت، هدف آن‌ها علاوه بر ممانعت از وقوع یک انقلاب واقعی، ایجاد مواضع مستحکم در مقابل نفوذ شوروی در ایران بود. در آن زمان، شوروی نیز یک کشور سرمایه‌داری-امپریالیستی بود، با این تفاوت که به علت گذشته سوسیالیستی‌اش، کماکان نقاب «سوسیالیستی» را حفظ کرده و از آن برای نفوذ در نومستعمرات تحت سلطه امپریالیست‌های آمریکا و اروپا بهره می‌جست. شوروی به علت آن که یک کشور سرمایه‌داری-امپریالیستی بود، برای حفظ خود باید گسترش جهانی می‌یافت. پس، زیر فشار ضرورت‌های سیستم سرمایه‌داری، وارد رقابت با قدرت‌های امپریالیستی آمریکا و اروپا شده بود. در واقع، اشغال افغانستان توسط شوروی در سال ۱۳۵۸ در این راستا بود و به طور کلی، آن چه به «جنگ سرد» در دهه ۱۹۸۰ معروف شده است، رقابت میان این دو قطب امپریالیستی «غرب» و «شرق» بر سر غارت مردم جهان بود.

بر بستر چنین اوضاعی، امپریالیست‌های آمریکا و اروپا، بر روی آن بخش از اپوزیسیون رژیم شاه که خمینی دیرک اتحادش بود، سرمایه‌گذاری کردند. قدرت‌های موسوم به «گروه ۷» در ژانویه ۱۹۷۹ در اجلاس سالانه‌شان که در جزیره «گوآدلوپ» تشکیل شد، تصمیم گرفتند راه را برای قدرت‌گیری بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی باز کنند. این اولین بار نبود که آن‌ها در ایران «رژیم چنچ» می‌کردند. پیش از آن هم، امپریالیست‌های آمریکایی و بریتانیایی از طریق عملیات مخفی موسوم به «آژاکس» علیه دولت دکتر مصدق کودتا سازمان داده و رژیم شاه را به تخت شاهی بازگردانده بودند.

### تلاش‌های آمریکا برای برقراری ارتباط با خمینی

در دسامبر ۱۹۸۷ وزارت امور خارجه آمریکا تصمیم گرفت با شاپور بختیار و خمینی ارتباط مستقیم برقرار کند تا «گذار مسالمت‌آمیز» به حکومتی جدید را تضمین کند. (۱) با استقرار خمینی و شرکاء در نوفل لوشاتوی فرانسه، ملاقات‌های متعددی میان مشاورین خمینی با فرستاده‌های رئیس جمهور آمریکا آغاز شد. (رجوع کنید به اسناد رسمی دولت آمریکا، بی‌بی‌سی. ۲۱ مه ۲۰۱۶) ابراهیم یزدی که رابط میان خمینی و کشورهای غربی بود می‌نویسد، در ۸ ژانویه ۱۹۷۹ نمایندگان ژیسکار دستن، رئیس جمهوری وقت در فرانسه، با خمینی در نوفل لوشاتو ملاقات کردند و پیامی از سوی رئیس جمهور آمریکا برای خمینی آوردند. (۲) سخنگویان خمینی در پاریس، امثال بنی صدر و ابراهیم یزدی و قطب‌زاده بودند که همگی تحصیلکرده غرب بودند و با خمینی و هسته اصلی بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی، ائتلاف یا اتحاد کرده بودند. ابراهیم یزدی می‌نویسد: «... نظریه برژینسکی (وزیر دفاع کارتر، رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا) این بود که در غیاب شاه تنها نیرویی که می‌تواند جلوی خطر کمونیسم را در ایران بگیرد هماهنگی و ائتلاف میان نظامیان و روحانیان است.» (۳) ابراهیم یزدی در جواب به این سوال که، «طرح برژینسکی ایجاد ائتلاف ارتش و روحانیت بود و واشنگتن به روحانیت به عنوان یک آلترناتیو نگاه می‌کرد» جواب می‌دهد: «بله، به عنوان نیرویی که می‌تواند بعد از شاه، خلاء قدرت سیاسی را پر کنند و مانع تصاحب قدرت از طرف کمونیست‌ها شوند. بگذارید این جوری بگویم که آمریکا، حاکمیت روحانیت و همکاری با ارتش را در راستای دفع خطر کمونیسم لازم می‌دید.» عباس میلانی نیز می‌نویسد: در نهایت، سالیوان (سفیر آمریکا در ایران) نتیجه‌گیری کرد که جریان اسلامی‌ای که تحت رهبری خمینی است، بسیار سازمان‌یافته است و توان مقابله با کمونیسم را دارد. (۴)

نتیجه دیدارها و مذاکرات را در نهایت می‌توان این طور جمع بست که مطالبه خمینی از آمریکا این بود که ارتش شاه را به حمایت از خمینی ترغیب کند و مطالبه آمریکا و متحدین اروپایی آمریکا این بود که رژیم جدید چند اصل کلیدی را رعایت کند: امنیت سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ایران و تداوم فروش نفت به غرب را تضمین کند، از اتحاد با شوروی و مقابله با ساختارهای امنیتی-نظامی آمریکا در خاورمیانه پرهیز کند، و کمونیست‌ها و جنبش‌های کارگری و دانشجویی و دهقانی را سرکوب کند. نماینده آمریکا (زیمرمن) بر عمل کردن بر مبنای «قانون اساسی و حفظ آرامش کشور» تأکید کرد که دو جنبه داشت: هم ارتش باید از کسانی که رژیم را به دست می‌گیرند تبعیت کند و هم این که شورش علیه دولت «غیرقانونی» است و ارتش باید آن را سرکوب کند. نماینده آمریکا به نمایندگان خمینی گفت: آمریکا خواهان آن است که «نیروی ارتش وسایل فنی را که دولت ایران برای دفاع خود لازم می‌داند داشته باشد». طرفین حول شروط به توافق رسیدند و «گروه هفت کشور» در کنفرانس گوآدلوپ (هفته اول ژانویه ۱۹۷۹) به نتیجه رسید که راه را برای قدرت‌گیری بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی باز کند.

# مدل لیبی و کاربست آن در ایران!؟

امپریالیسم فقط حفاری چاه نفت نیست! حفاری ارتجاعی‌ترین نیروهای طبقاتی و تفاله‌های جامعه و تاج‌گذاری بر سر آنان هم هست!

عنوان فرعی این مقاله پژوهشی - تحلیلی که ۱۳ سال پیش نگاشته شده است، مناسبت بازنشر گزیده‌ای از آن را به طور فشرده بیان می‌کند و نیازی به شرح بیشتر نیست! در لیبی به بهای تجربه‌ای تلخ و گزنده دروغین بودن نظریه جنبش‌های «بدون رهبری» آشکار شد. بر خلاف این نظریه به غایت خیالی و غیر واقعی، در جامعه و جهان، رهبری اعمال می‌شود. جنبش‌های سیاسی حتماً اگر در ابتدا بدون رهبری باشند خیلی زود به زیر رهبری برنامه‌ها و نیروهای سیاسی وابسته به این یا آن طبقه در می‌آیند. بنابراین سوال این نیست که آیا رهبری باید داشت یا خیر. سوال این است، چه نوع رهبری؟ در خدمت به کدامین اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؟ با استفاده از چه ابزاری برای رسیدن به اهداف؟

در این گزیده، توضیحات تکمیلی با علامت قلاب مشخص شده‌اند. تمام مقاله را می‌توانید در وبسایت [cpimlm.org](http://cpimlm.org) بخوانید.

## گزیده‌ای از نشریه حقیقت شماره ۵۳ - آذر ۱۳۹۰

زمانی که پرتو جنبش‌های مردمی در تونس و مصر به لیبی رسید (فوریه ۲۰۱۱)، قدرت‌های امپریالیستی به خصوص فرانسه و بریتانیا و آمریکا به سرعت دست به کار شدند تا نارضایتی مردم لیبی را به راهی که می‌خواهند بکشند و در این کار موفق شدند. آنان با استفاده از مصالح بنای فروپاشیده رژیم قذافی (ژنرال‌ها، امنیتی‌ها، سیاستمداران قذافی) و دیگرانی از همان قماش (سران عشایر و وابستگان سرویس‌های امنیتی آمریکا و بریتانیا و اسلام‌گرایان)، رژیم ارتجاعی جدیدی را برای لیبی معماری کردند. این فریب بزرگ را زیر نقاب «دفاع از مردم لیبی» و «کمک به انقلاب مردم لیبی» پیش بردند. برخلاف تونس و مصر در لیبی نیروهای ارتجاعی از همان ابتدای شروع اعتراضات مردمی خلاء رهبری را پر کردند و فوراً برای مردم افق و راه تعیین کرده و به کمک قدرت‌های امپریالیستی، دول خاورمیانه و فیلسوف‌های استعمار و مدیای جهانی تبدیل به «رهبران» مردم شدند. بدین ترتیب از همان ابتدا، جنبش در لیبی به اسارت رهبری ارتجاعی درآمد و لاجرم خصلت ارتجاعی یافت.

دخالت نظامی ناتو در لیبی نه برای «کمک نوع دوستانه» به مردمی که با رژیم بی‌رحم سر و کار داشتند بلکه عمدتاً دو هدف داشت: یکم، ایجاد هیئت حاکمه ارتجاعی جدیدی برای لیبی و دوم، استقرار تناسب قدرت جدیدی میان قدرت‌های امپریالیستی در این کشور. کل فرآیند، «مدل لیبی» نام گرفت. برای درک ماهیت ارتجاعی و کریه این فرآیند خوبست گام به گام آن را دنبال کنیم.

روز ۲۲ فوریه چند تن از ژنرال‌ها و سیاستمداران با نفوذ قذافی استعفا دادند و به «شورشیان» پیوستند. روز ۲۴ فوریه برخی سیاستمداران و افسران نظامی رژیم قذافی، رهبران عشایر، آکادمیسین‌ها و تجار در شهر بیدا Bayda در شرق لیبی جلسه‌ای با ریاست مصطفی عبدالجلیل تشکیل دادند. وی تا ۲۱ فوریه ۲۰۱۱ وزیر دادگستری قذافی بود و توسط قذافی به این شهر فرستاده شده بود تا با مخالفین مذاکره کند. اما روز بعد استعفا داد و به مخالفین پیوست! در این اجلاس پرچم نظام سلطنتی پیشین لیبی در اهتزاز بود و اکثریت شرکت کنندگان خواستار دخالت سازمان ملل شدند. عبدالجلیل اعلام کرد که «فقط قذافی مسئول جنایت هاست». بدین ترتیب خود و بقیه گردانندگان رژیم قذافی که به ائتلاف جدید مرتجعین لیبی پیوستند را «عفو» کرد! آذر حقوق بین‌الملل نام این نوع «عفو» که شامل حال جنایتکاران رژیم‌های سرکوبگر می‌شود، «عدالت انتقالی» است. عدالت انتقالی، معنای کیفری ندارد. هنگامی که رضا پهلوی در ارائه آینده «پس از فروپاشی کنترل شده جمهوری اسلامی» از «عدالت انتقالی» صحبت می‌کند، منظورش «عفو» آن بخش‌هایی از دستگاه نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی است که رژیم جدید مورد نظر وی را می‌خواهند.

این مجلس وارد مذاکره با هم‌تایان خود در غرب لیبی شد. سفرای رژیم قذافی در آمریکا و سازمان ملل

به این ترتیب، ستون فقرات دولت که نیروهای نظامی بودند به زیر حاکمیت بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی درآمد و زیربنای اقتصادی وابستگی ایران به نظام جهانی سرمایه‌داری (به ویژه، شبکه سرمایه‌های انحصاری کشورهای ناتو و همچنین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) دست نخورده ماند.

سوال این جاست: آیا یک بار دیگر اجازه خواهیم داد که فاجعه ۱۳۵۷ اما این بار «برعکس» تکرار شود؟ یا جنبشی به پا خواهیم کرد که صدای رسا و قدرتمندش این باشد: ما جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و بر جای آن جمهوری سوسیالیستی نوین برقرار خواهیم کرد تا اقتصاد نوینی را شالوده‌ریزی کنیم و فقر و شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی را از بین ببریم. ما هرگز اجازه نخواهیم داد فداکاری‌های ما به کارآمدتر کردن انباشت سرمایه با نرخ سودهای بالاتر در ایران و تحکیم قدرت سرمایه‌داران داخلی و جهانی خدمت کند. ما نیاز به جامعه‌ای داریم که در آن ستم بر زن، ستم ملی، فرهنگ تبعیت و تسلیم از بین برود و میلیون‌ها انسانی حاکم بر جامعه شوند که آزاده‌اند و علیه هر شکل از بی‌عدالتی شورش می‌کنند و دلشان برای هر رنجی که هر انسانی در هر گوشه دنیا می‌کشد می‌سوزد و نابودی محیط‌زیست آن‌ها را در ریشه کن کردن سرمایه‌داری از تمام دنیا مصمم‌تر می‌کند ....

## توضیحات:

۱. کریستین امری، سیاست خارجی آمریکا و انقلاب ایران، ۱۳۹۷
۲. ابراهیم یزدی، در مورد پیام کارتر به خمینی
۳. ابراهیم یزدی، انقلاب اسلامی و نشست گوآدلوپ. وبسایت پژوهش آزاد
۴. عباس میلانی، نگاهی به شاه ص ۴۹۴.



نیز از این حرکت حمایت کردند. یک هفته بعد، با تأیید فرانسه و بریتانیا و آمریکا «شورای انتقالی» در بنغازی به ریاست عبدالجلیل تشکیل شد و سیاستمداران و امنیتی‌ها و نظامیان قذافی به بدنه مرکزی و ستون فقرات آن منصوب شدند. (این در واقع «مجلس انتقالی» است اما در انگلیسی و فرانسه و به دنبال آن در فارسی به «شورای انتقالی» ترجمه شده است).

دو هفته بعد، «شورای انتقالی» خود را «تنها نماینده مردم سراسر لیبی» اعلام کرد. در روز ۹ مارس ۲۰۱۱ عبدالجلیل در مقام ریاست شورای انتقالی از نیروهای ناتو خواست که پرواز هواپیماهای قذافی بر آسمان لیبی را ممنوع اعلام کنند. روز ۱۰ مارس فرانسه رسماً شورای انتقالی را به عنوان تنها حکومت مشروع لیبی به رسمیت شناخت. سازمان ملل، کرسی لیبی را به «شورای انتقالی» منتقل کرد. در ۲۳ مارس شورای انتقالی یک «هیئت اجرایی» با ریاست محمود جبریل منصوب کرد که آن را به عنوان «قوه مجریه» و شورای انتقالی را به عنوان «قوه مقننه» اعلام کرد و در ۳ اوت ۲۰۱۱ قانون اساسی خود را به نام «بیانیه اساسی» تصویب کرد. بیانیه، لیبی تحت حاکمیت شورای انتقالی را «یک دموکراسی» خواند، از یک طرف «آزادی ادیان» و «حقوق زنان» را به رسمیت شناخت و از طرف دیگر، شریعت اسلام را منبع کلیه قوانین آن و اسلام را دین رسمی کشور اعلام کرد! شناسنامه هر یک از مقامات شورای انتقالی و جایگاه آنان در نظام قذافی به خودی خود گویای ماهیت رژیم جدید است. محمود جبریل از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ رئیس «هیئت توسعه اقتصاد ملی» دولت قذافی و معمار سیاست‌های خصوصی‌سازی و نئولیبرالیسم رژیم قذافی و سال‌ها مسئول تعلیم مدیران ارشد برای رژیم‌های بحرین، مصر، اردن، کویت، تونس، ترکیه و غیره بود. مصطفی عبدالجلیل پس از خاتمه تحصیلات در رشته شریعت و قانون اسلامی در دانشگاه لیبی، دادستان شهر بیدا و در سال ۲۰۰۷ وزیر دادگستری قذافی شد. یکی دیگر از ژنرال‌های شورای انتقالی شخصی بود به نام عبدالفتاح یونس که سه ماه قبل از کشته شدن قذافی، در رقابت‌های درون شورای انتقالی به قتل رسید. او تا دقیقه نود در رکاب رژیم قذافی و تا روز ۲۲ فوریه ۲۰۱۱ وزیر داخله لیبی بود. وی نقش کلیدی در احیای روابط میان بریتانیا و قذافی داشت. یکی دیگر از ژنرال‌های شورای انتقالی شخصی است به نام خلیفه بالقاسم حفتر. او از فرماندهان قذافی در جنگ لیبی با کشور چاد بود. اما بعد از شکست لیبی در جنگ از رژیم کناره‌گیری کرد و به آمریکا پناهنده شد و به عضویت سازمان سیا درآمد. سپس با کمک سازمان سیا میلیشای خود را در لیبی راه اندازی کرد. (رجوع کنید به کتاب توطئه‌های آفریقایی از انتشارات لوموند دیپلماتیک - Manipulation Africaines).

کلیه این تحرکات زیر نظر و دخالت نیروهای نظامی و اطلاعاتی کشورهای غربی (به ویژه، بریتانیا، فرانسه و آمریکا اما همچنین آلمان و ایتالیا) و رژیم‌های عرب منطقه پیش رفت. روزنامه انگلیسی سانیدی می‌رور (۲۰ مارس ۲۰۱۱) نوشت: «نیروهای عملیات ویژه بریتانیا همراه با سربازان فرانسوی، اردنی و قطری از همان روزهای آغاز شورش در لیبی به تسلیح، تعلیم و هدایت شورشیان مشغول بودند. نیروهای عملیات ویژه بریتانیا، هماهنگ کردن نیروی هوایی ناتو را نیز بر عهده داشتند.» ...

مجله گلوبال ریسرچ در شماره ۲۲ اکتبر ۲۰۱۱ نوشت: نیروهای عملیات ویژه ناتو از ماه فوریه در خاک لیبی بودند. یعنی مدت‌ها قبل از این که شورای امنیت سازمان ملل دخالت نظامی در لیبی را تصویب کند. آنان خود را به شکل اعراب درآورده و «شورشیان» لیبیایی را همراهی و هدایت می‌کردند. هسته مرکزی شورشیان مسلح تحت رهبری این‌ها را، رهبران و افراد کمیته‌های منطقه‌ای رژیم قذافی که تبدیل به «مخالفین» شده بودند، تشکیل می‌دادند.

طبق گزارش نیویورک تایمز (۲۸ اکتبر ۲۰۱۱) در ماه سپتامبر جلسه‌ای در کاخ سفید تشکیل شد که در مورد قتل قذافی تصمیم گرفت. سپس هیلاری کلینتون به لیبی رفت و مسئله را با «شورای انتقالی» در میان گذاشت. اکثر آنان نیز موافق قتل وی بودند. این در حالی است که عبدالجلیل هنگام تشکیل شورای انتقالی اعلام کرده بود قذافی را دستگیر و تحویل دادگاه جنایات بین‌المللی در لاهه خواهند داد. بدون شک قذافی اسرار زیادی در مورد همدستی و شراکت کشورهای غربی و سران «شورای انتقالی» در جنایت‌های رژیمش در سینه داشت و به همین دلیل یکی از نظامیان آمریکایی گفته بود: «قذافی زنده مثل یک بمب اتمی است.»

پس از این که نیروهای زمینی ناتو قذافی را دستگیر کردند، گردان شهر مصراته را فراخواندند تا قذافی را بکشند و آنان نیز پس از تجاوز به وی او را اعدام خیابانی کردند. مطمئناً نیروهای زمینی ناتو بهتر از شورشیان مصراته می‌توانستند همین کار را بکنند زیرا آنان در ارتکاب جنایت‌های جنگی و غیر جنگی خبره و تعلیم دیده‌اند اما سیاستمداران کاخ سفید و اروپا مایل بودند قذافی بدست «بومیان» کشته شود.

جنایت و طرح کثیفی که به نام «مدل لیبی» معروف شده است، ابعادی به مراتب گسترده‌تر از مختصری که در اینجا آمد دارد. جنگ ناتو در لیبی مانند هر جنگ دیگر ادامه سیاست به طرق دیگر بود. هدف ناتو این نبود که نیروهای قذافی را جاروب کند و بعد لیبی را به دست مردم لیبی بسپارد. امپریالیست‌ها برای کنترل و بهره‌کشی از کشورهای «جهان سوم» همواره بر اقشار ارتجاعی آن کشورها تکیه کرده‌اند و خواهند کرد. در خاورمیانه این اقشار ارتجاعی، ناسیونالیسم، قوم‌گرایی و اسلام‌گرایی را به عنوان ایدئولوژی خود اتخاذ کرده‌اند. اما هیچ یک از فرم‌ها مانع اتحادشان با امپریالیست‌ها یا تکیه امپریالیست‌ها بر آنان نبوده و نیست. امپریالیسم همین است! امپریالیسم توزیع دموکراسی و آزادی نیست بلکه توزیع روابط اقتصادی و سیاسی و افکار ارتجاعی است. امپریالیسم فقط حفاری چاه نفت نیست؛ حفاری ارتجاعی‌ترین نیروهای طبقاتی و تفاله‌های جامعه و تاج‌گذاری بر سر آنان هم هست. امپریالیسم، لگدمال کردن آمال و آرزوهای رهایی‌بخش اکثریت مردم و توانمند کردن اقلیتی انگلی است.

در لیبی، دروغین بودن نظریه جنبش‌های «بدون رهبری» یک بار دیگر آشکار شد. بر خلاف این نظریه، در جامعه و جهان، رهبری اعمال می‌شود. جنبش‌های سیاسی حتی اگر در ابتدا بدون رهبر باشند خیلی زود به زیر رهبری برنامه‌ها و نیروهای سیاسی وابسته به این یا آن طبقه در می‌آیند. بنابراین سوال این نیست که آیا رهبری باید داشت یا خیر. سوال این است، چه نوع رهبری؟ در خدمت به کدامین اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؟ با استفاده از چه ابزاری برای رسیدن به اهداف؟

هدف سیاسی ناتو کندن بخشی از نیروهای امنیتی و نظامی قذافی و ترکیب آنان با مرتجعینی که در خارج از حوزه قدرت قرار داشتند و تبدیل این ملات به رژیم تحت‌الحمايه جدید در لیبی بود. اما این جنگ هدف دیگری نیز داشت و آن استقرار تناسب قوای جدیدی میان قدرت‌های امپریالیستی غرب در لیبی بود.

تشکیل «کنفرانس پاریس برای بازسازی لیبی» در اول سپتامبر ۲۰۱۱ برای تقسیم کیک لیبی بود. طرح‌های استعماری و آزمندانه بلوک‌های مالی نظام سرمایه‌داری در «مدل لیبی» آنقدر عریان است که کمتر کسی زحمت افشای آن را به خود می‌دهد و حتا سران کشورهای غربی نیز آن را پنهان نمی‌کنند. البته فیلسوفان و روشنفکران مشاطه‌گر و خدمتگزاری هستند که کارزار غارت و چپاول و حرص و آز سرمایه‌داری امپریالیستی را «کارزار حقوق بشری» و «حمایت از انقلاب عربی» و حتا انجام وظیفه «ملل متمدن» در قبال «ملل وحشی» قلمداد می‌کنند.

فواید این جنگ برای قدرت‌های اروپایی به فواید اقتصادی خلاصه نمی‌شود. خنثی کردن تاثیرات جنبش جوانان جهان عرب بر جوانان کشورهای غرب دغدغه مهمی برای سران این کشورها بود. کشورهای غربی به طرق مختلف سعی در مهار جنبش‌های کشورهای تونس و مصر کردند و در لیبی از امکاناتی که داشتند برای به منجلا ب کشیدن آن استفاده کردند. صحنه‌های پایانی اعدام خیابانی قذافی «به دست جوانان عرب»! تصویری بود که می‌خواستند از «بهار عربی» ارائه دهند. ...

یکی دیگر از اهداف قدرت‌های اروپایی ترمز زدن بر گسترش نفوذ اقتصادی چین در حوزه نفت و گاز لیبی بود. چین هنگام شروع جنگ، نزدیک به ۳۵ هزار کارگر در لیبی داشت. چین با مغبون شدن در «حراج لیبی» دست به افشاگری علیه اعمال «استعماری» قدرت‌های اروپایی زد! به طور مثال روزنامه دولتی پپلز دِیلی (روزنامه مردم) نوشت:

«کشورهای غربی تحت عنوان زیبای کمک به بازسازی لیبی شروع به تقسیم کیک لیبی کرده‌اند. کشورهای غربی بازسازی لیبی را در دست خواهند گرفت. طبق ارزیابی بریتیش پترولیوم در سال ۲۰۱۱ ذخایر نفتی ثابت شده لیبی نزدیک به ۴۶ میلیارد بشکه است... حتا آمریکا که مایل نیست سردمدار این دخالت باشد رفتار خود را عوض کرده و برای گرفتن سهمی از بازسازی بعد از قذافی هیئت عالی‌رتبه‌ای با ریاست هیلاری کلینتون به کنفرانس پاریس فرستاده و نگاهی حریصانه به بازسازی دارد. ... روزنامه روسی کومرسان نوشت کنفرانس پاریس آغاز «تقسیم منافع» نفتی در میان کشورهای غربی است. ...» (عنوان مقاله: استعمار غربی جدیدی در لیبی سربلند می‌کند. روزنامه مردم - ۷ سپتامبر ۲۰۱۱)

### رومانتیزه کردن مدل لیبی، استعمار و امپریالیسم

آن ایرانی‌هایی که این «مدل» کریه را رومانتیزه کرده و نام‌های موجه همچون «نوع دوستی» بر آن می‌نهند، خواسته یا ناخواسته شریک در ارتکاب چنین جنایاتی می‌شوند.

سخن‌گویان و رهبران «جنبش سبز» وابسته به جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی در خارج کشور، که در جریان جنبش سال ۱۳۸۸ مرتباً به مردم نصیحت می‌کردند حرکات خشونت‌آمیز نکنند (یعنی جانینان جمهوری اسلامی را به سزای اعمالشان نرسانند) و در مقابل پاسداران و بسیجی‌ها با نرمی و ملایمت رفتار کنند (رجوع کنید به «درس‌های» روزانه سازگارا در یوتوب) یکباره طرفدار «مبارزه مسلحانه» شدند (برای نمونه رجوع کنید به مقاله مخملباف در این مورد) و پس از کشته شدن قذافی شروع به مقاله‌نویسی و اظهار نظر در مورد فواید «مدل لیبی» برای ایران کردند (به طور مثال رجوع کنید به مقاله علی افشاری و سخنان مجتبی واحدی). آنان که دادگاه رهبران جناح «اصلاح طلب» را در سال ۱۳۸۸ به دادگاه‌های استالین مانند می‌کردند با لذت شکنجه و اعدام خیابانی قذافی و طرفدارانش را «نمونه هشیاری انقلابیون لیبی» خواندند (به سخنان نوری زاده و محسن سازگارا در صدای آمریکا در روزهای پس از مرگ قذافی گوش کنید) و جنایات جنگی را نهایت «نوع دوستی» قلمداد کردند.

کسانی که سال‌ها در وصف «روشن بینی» جناحی از جمهوری اسلامی قلم‌فرسایی می‌کردند، منکر وجود چیزی به نام «امپریالیسم» شده و فیلسوفانه اندرز دادند که: دنیا دیگر یکی شده و حرف‌های «چپ سنتی» را باید کنار گذاشت و هرکس به ما آزادی دهد ما قبول می‌کنیم! (رجوع کنید به نوشته‌های نوشین احمدی خراسانی، کاظم علمداری، شهلا لاهیجی).

ایدئولوژی وارونه‌گویی، لالایی خواندن برای مردم، ضد انقلاب را انقلاب تصویر کردن، تجاوز نظامی را «مبارزه مسلحانه» خواندن، جنایت جنگی را «نوع دوستی» قلمداد کردن، غارت و چپاول را «بازسازی» خواندن ... این‌هاست صفاتی که در بازار «روشن» فکری نتولیرالیسم در بورس‌اند.

این «روشن» فکران هم با مرتجعین حاکم حاضر به دم‌سازی‌اند و هم با امپریالیست‌ها؛ نه دموکرات‌اند و نه طرفدار آزادی و برابری زن و از جنبش انقلابی مردم بیشتر هراس دارند تا از مرتجعین و امپریالیست‌ها. قبلاً تلاش می‌کردند ایدئولوژی راست چشم امید دوختن به طبقات حاکم را به مردم تزریق کنند، اکنون چشم امید دوختن به قدرت‌های امپریالیستی را نیز بر آن اضافه کرده‌اند. این جماعت که سال‌ها از لزوم حفظ بساط کهنه صحبت کرده و برایش فعالیت کرده‌اند، ذره‌ای حس هم سرنوشتی با اکثریت مردم جامعه و جهان ندارند. در واقع، از آمال و آرزوهای اقشار تحت ستم و استثمار جامعه متنفرند و چشمان خود را آرزومندانه به حرکات مراکز قدرت دوخته‌اند.

....

# حجاب اجباری کلید بقای جمهوری اسلامی

## تئوکرات‌های ایران حجاب اجباری و سرکوب شدید علیه زنان و خیزش سراسری را دو چندان می‌کنند

این مقاله از سایت [revcom.us](http://revcom.us) ترجمه و گزیده شده است.

در جریان قیام سراسری که از اواسط شهریور ماه شروع شد، مقامات مختلف جمهوری اسلامی ایران بیانیه‌هایی در مورد «گشت ارشاد» و اجرای قوانین حجاب صادر کردند که می‌توان گفت پر از «نشانه‌های ضد و نقیض» بود. به عنوان مثال، خامنه‌ای در سخنرانی خود در اوایل ژانویه گفت، زنان ضعیف حجاب همچنان «فرزندان ما» هستند و نباید با آن‌ها به عنوان مخالفان جمهوری اسلامی برخورد کرد. ۱. برخی تحلیل‌گران گفتند، این لحنی جدید و آشتی‌جویانه از سوی سردمدار ملاحاست.

اما ظاهراً توافقی حول متحد شدن با خامنه‌ای و افراطی‌ترین تئوکرات‌ها برای نجات و تثبیت جمهوری اسلامی شده است. چند شاخص کلیدی توافق عبارتند از: ۱) انتصاب احمدرضا رادان تئوکرات از سوی خامنه‌ای به عنوان رئیس جدید پلیس کشور. ۲) بخشنامه‌های جدید قوه قضائیه مبنی بر مجازات همگانی و سخت‌گیرانه برای هر زنی که از رعایت کامل قوانین حجاب اجباری امتناع می‌ورزد و آن را «به درستی» انجام نمی‌دهد. رادان سابقاً چندین دهه خشونت سادیستی علیه زندانیان سیاسی و اقلیت‌های ستم‌دیده و فقیر در کردستان و سیستان و بلوچستان را دارد. او یکی از سردمداران ایجاد «گشت ارشاد» فاشیست ایران بوده و همچنان یکی از شخصیت‌های اصلی آن می‌باشد. او دستورهای سرکوبگرانه خشونت‌آمیز علیه اعتراضات خیابانی در تهران را صادر کرد و طبق گزارش‌ها به خوک‌هایش گفته است که به معترضان شلیک کنند و از وسایل نقلیه‌شان برای زیر گرفتن آن‌ها استفاده کنند. او اعتراضات «جنبش سبز» در سال ۲۰۰۹ را به طرز وحشیانه‌ای سرکوب کرد و بر خشونت وحشیانه علیه چندین جوان معترض، از جمله فرزندان مقاماتی که در زندان کهریزک تهران جان باختند، نظارت کرد. اعمال متعصبانه او از ارزش‌های دینی شامل بستن آرایشگاه‌های «معرفی مدل‌های جدید مو برای جوانان»، مخالفت با کراوات بستن مردان و چکمه پوشیدن زنان است. ۲.

### احکام جدید از قضات طراز اول

چند روز پس از انتصاب رادان، قوه قضائیه، دستورات جدیدی به پلیس داد تا با زنانی که قوانین حجاب اجباری را رعایت نمی‌کنند «قاطعانه» برخورد کرده و «به شدت مجازات» کند. از جمله، با جریمه سنگین، ممنوعیت سفر، محرومیت از خدمات اجتماعی و اشتغال، و مسدود کردن حساب‌های بانکی. البته، این در صورتی است که زنان شانس آورده و دستگیر نشوند یا به قتل نرسند. ۳. می‌دانیم که «بدحجابی» به معنای حکم اعدام برای مهسا امینی ۲۲ ساله شد. قتل او جرعه انفجار خیزش سراسری چهار ماهه اخیر شد. خیزشی که مملو از آتش‌های زیبای حجاب سوزان بود و زنانی که در ملاء عام بدون حجاب راه می‌روند. دستورات اخیر با تهدیدات مقامات جمهوری اسلامی ایران همراه بود: «جرم کشف حجاب یکی از جرایم مشهود است و مأموران نیروی انتظامی موظفند عاملان جرایم مشهود را دستگیر و برای مجازات به مراجع قضایی معرفی کنند.» ۴. حتی کسانی که زنان را تشویق به بی‌حجابی کنند باید دستگیر شوند و ممکن است حکم ده سال زندان به آنان داده شود. رستوران‌ها و دیگر اماکن عمومی که زنان را بدون حجاب راه می‌دهند، جریمه و یا تعطیل شوند. رژیم قرون وسطایی از تکنولوژی پیشرفته برای تشخیص چهره و هدف قرار دادن زنان بی‌حجاب در داخل خودروها استفاده می‌کند و با فرستادن پیامک آن‌ها را تهدید می‌کند. تمام این‌ها به منظور ایجاد فضای اجتماعی رعب و وحشت علیه زنان است تا به آن‌ها بگوید تحت نظر دائمی هستند و برایشان پرونده سازی می‌شود. ۵.

در شرایطی که «مرگ بر خامنه‌ای»، «مرگ بر جمهوری اسلامی» در سراسر ایران در این قیام طنین‌انداز شده است، در محافل حاکمه جمهوری اسلامی ایران دربارهٔ چگونگی نجات نظام‌شان آشوب به پا شده: برخی خواستار وحدت مطلق پشت سر خامنه‌ای‌اند، برخی برای حفظ جمهوری اسلامی خواستار کنار گذاشتن وی هستند و برخی نیز خواستار کنار گذاشتن هر دو از طریق «تغییر رژیم» هستند. امپریالیست‌های غربی (ایالات متحده، اروپا، کانادا و بریتانیا) خواهان تضعیف یا سقوط رژیم هستند اما بدون آن که زنان و جوانان پیروز شوند و قیام را به یک انقلاب واقعی تبدیل کنند و از این گرایش اخیر («تغییر رژیم») بهره می‌جویند. ستم بر زنان و رهایی آنان از این ستم، امری بسیار بزرگتر از محدودهٔ ایران است. هیچ ستمگری (به طور مثال مخالفان سقط‌جنین در ایالات متحده) نمی‌خواهند که جوانان به رهایی واقعی دست پیدا کنند (آن‌ها فقط خواهان تغییرات ظاهری هستند).

سنگ بنای حکومت دینمدار ایران در زن ستیزی با سیمان پی‌ریزی شده است. حجاب اجباری از مؤلفه‌های کلیدی روی کار آمدن رژیم آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۷۹ بود که پایگاه اجتماعی بزرگی از زنان و مردان متعصب مذهبی متنفر از زنان را گرد آورد تا جامعه‌ای سرکوبگر را بر اساس اطاعت کورکورانه از شریعت و قانون آخوندها توجیه‌پذیر کنند. این امر امکان داد که جمهوری اسلامی دین و دولت را ادغام کند و «... حقوق اساسی مردم را در همه جنبه‌های زندگی لگدمال کند: سرکوب مخالفان، سرکوب آزادی اندیشه و بیان و نشر؛ سرکوب آزادی تشکل و تحزب، سرکوب ملیت‌های تحت ستم، سرکوب کارگران، دانشجویان و معلمان و غیره. حجاب اجباری چسب انسجام جمهوری اسلامی است، به طوری که رهبران آن تأکید کرده‌اند «حفظ آن حتی از ضدیت با آمریکا مهمتر است»<sup>۶</sup>.

دستورالعمل‌های جدید رژیم ایران روشن می‌کند که این رژیم، ستم به زنان فشرده شده در حجاب اجباری را اساس استمرار بقای جمهوری اسلامی اش می‌داند. این نشان می‌دهد که سرسخت‌ترین تئوکرات‌های ایران تسلیم شدن یا دست کشیدن از این چسب اجتماعی حیاتی را مصداق از هم گسیخته شدن کل نظام‌شان می‌دانند. هدف از اعمال حجاب اجباری، کنترل زنان و ثبات بخشیدن به جامعه‌ای است که مبنایش جایگاه درجه دوم زنان است. برای این تئوکرات‌های سرمایه‌دار، دست کشیدن از حجاب اجباری، به معنای دست کشیدن از موجودیت و حیات جمهوری اسلامی است.

### فروکش‌ها و جریان‌های مقاومت در برابر انقلاب

اعتراضات گسترده همچنان ادامه دارد. اما به نظر می‌رسد در طول یک ماه گذشته، میزان و دامنه آن‌ها کاهش یافته است. باید دید آیا موقتی است یا خیر. البته فروکش، در همه جای ایران یکسان نبوده است. اعتراضات در مناطق کردستان و سیستان و بلوچستان، گردهمایی‌هایی در مراسم چهلم جانباختگان، و تجمعات خانواده‌ها و مردم در مقابل زندان‌ها ادامه دارد. فروکش اعتراضات ممکن است عوامل مختلفی داشته باشد. مانند: یک زمستان سخت، زندانی شدن بیش از ۲۰۰۰۰ معترض، سانسور رسانه‌های اجتماعی، یورش به دانشگاه‌ها و مدارس شورشی، ضرب و شتم مردم، اخراج و زندانی شدن بسیاری از دانشجویان، قتل صدها معترض در خیابان‌ها، اعدام یا احکام اعدام، حبس بیش از ۴۰ وکیل مدافع، و غیره.<sup>۷</sup> با این حال، آنچه می‌دانیم این است که این خیزش، دستاوردهای زیادی داشته است و کماکان به دستاوردهای بیشتر نیاز داریم. باید دید مبارزه چگونه پیش خواهد رفت. این موضوع را از نزدیک پیگیری و گزارش خواهیم کرد. اما مهم نیست که چه اتفاقی پیش آید، در همه حالات، مبارزه برای توقف اعدام و آزادی زندانیان سیاسی ایران باید با اضطرار ادامه یابد. هم مبنای اساسی برای انجام این کارافزایش یافته و هم ضرورت آن. این یکی از مؤلفه‌های کلیدی پیشروی برای مغلوب کردن سیاست سرکوب از طریق مقاومت سازمان‌یافته‌تر و امکان پیشروی به سوی یک انقلاب واقعی است.

کسانی که می‌خواهند آینده‌ای بهتر را برای ایران ببینند، آینده‌ای که یک ستمگر جای ستمگر دیگری را نگیرد، وظیفه دارند تحلیل و برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) را به طور جدی بررسی و درگیر آن شوند.<sup>۸</sup>

### منابع:

<https://revcom.us/en/irans-theocrats-double-down-forced-hijab...>

1. Al-Monitor, January 10, 2023.
2. Iran International, January 9, 2023.
3. Agence France Presse (AFP), January 10, 2023, Reprinted in *Barron's*.
4. IranWire, January 10, 2023.
5. Iran Says Face Recognition Will ID Women Breaking Hijab Laws, *Wired.com*, January 10, 2023.
6. The Burial of the Compulsory Hijab, the Burial of the Integration of Religion with the State Has Begun! Let's Finish It! *revcom.us*, September 23, 2022.
7. Iran Protests: At Least 44 Defense Attorneys Arrested Since September, Center for Human Rights in Iran, January 10, 2023.

۸. انگلیسی برخی از بیانیه‌های مهم حزب کمونیست ایران (م.ل.م) به انگلیسی در زیر:

revcom.us, see: If There Is to Be a Revolution, a Revolutionary Situation Must Be Created!; People of the World: Take Up the Cry of Revolution from Iran as Your Own!; Revolution Nothing Less! Statements and articles in Farsi and some in other languages are available at the CPI (MLM) website: CPIMLM.org.